



## تحلیل پیکره‌بنیاد تناوب مکانی در زبان فارسی بر اساس رویکرد علی کرافت

فریبا صیادی پور سی سخت<sup>۱</sup>

علیرضا خرمایی<sup>۲\*</sup>

امیرسعید مولودی<sup>۳</sup>

مقاله پژوهشی

### چکیده

یکی از مباحث عمده و اساسی در حوزه تجلی موضوع‌ها، مبحث تناوب مکانی است که در واقع خود ملاک مهمی برای ارزیابی رویکردها و چارچوب‌های گوناگون و متعددی است که در این حوزه عرضه شده است. هدف مقاله پیش‌رو این است که تناوب مکانی در زبان فارسی بر اساس رویکرد علی کرافت (۲۰۱۲)، روش محاسبه موضوعیت گیون (۲۰۰۱) و پیکره زبانی همشهری ۲ (آل احمد و همکاران، ۲۰۰۹) تحلیل گردد. کرافت تجلی موضوع‌ها را بر اساس ساختار رویدادی فعل تبیین می‌کند و این ساختار نیز بر اساس زنجیره علی که خود انعکاس‌دهنده روابط نیرومحركه است، بازنمایانده می‌شود. داده‌های مورد بررسی شامل ۱۱۱۲ مورد از ساخت‌های تناوب مکانی توأم با بافت زبانی است. نتایج پژوهش حاضر را این گونه می‌توان برشمرد: عامل مؤثر در تناوب مکانی، یعنی انتخاب بین ساخت انتقال مفعولی و ساخت مکان مفعولی، همان تعیین عنصر تأثیرپذیر است و نه خوانش کلی/جزئی؛ عنصر تأثیرپذیر بر پایه مفهوم موضوعیت مشخص می‌شود و در ضمن، موضوعیت مقوله‌ای یک‌دست نیست؛ مفهوم موضوعیت در پیوند با تعبیر عینی در برابر تعبیر ذهنی است که خود ملاک انتخاب دو ساخت شرکت‌کننده در تناوب مکانی است؛ مواردی حاد از تناوب مکانی وجود دارد که در آنها عنصر انتقالی یا عنصر مکان به دلیل فقدان موضوعیت وجود ندارد؛ از میان دو ساخت انتقال مفعولی و ساخت مکان مفعولی، اولی ساخت بی‌نشان است؛ داده‌ها بیان‌گر آن است که احتمالاً با یک ساخت‌واره و دو ساخت‌گونه روبرو هستیم.

**کلیدواژه‌ها:** تناوب مکانی، رویکرد علی کرافت، زنجیره علی، نیرومحركه، نمای فعل، عنصر تأثیرپذیر، موضوعیت، تعبیر عینی و ذهنی.

✉ Sayyadi.su@gmail.com

۱- دانشجوی دوره دکترای رشته زبان‌شناسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه شیراز

✉ khoalireza23@gmail.com

۲- دانشیار زبان‌شناسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه شیراز\*

✉ amirsaeid.moloodi@gmail.com

۳- استادیار زبان‌شناسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه شیراز

تاریخ پذیرش: ۹۹/۰۶/۱۲

تاریخ دریافت: ۹۹/۰۳/۱۰

شناسه دیجیتال (DOI): 10.22084/RJHLL.2020.21736.2026

## ۱- مقدمه

بخش مهمی از پژوهش‌های زبانی، چگونگی رمزگذاری رویدادها و مشارکین در یک عبارت می‌باشد که این جنبه مهم از زبان، تحت عنوان نام‌های متعددی معرفی شده‌اند: روابط دستوری، کاربردهای نحوی، قالب‌های زیرمقوله‌ای<sup>۱</sup>، نقش‌های حالت<sup>۲</sup>، ساختار موضوعی<sup>۳</sup>، ساخت ساختار موضوعی<sup>۴</sup>، پیوند موضوع‌ها<sup>۵</sup> و تجلی موضوع‌ها<sup>۶</sup>.

روابط دستوری فاعل، مفعول و متمم حرف اضافه<sup>۷</sup>، روابطی صرفاً صوری می‌باشند زیرا در رویدادهایی که تنها شامل یک مشارک می‌باشند، نقش‌های موضوعی مختلفی مانند عامل، ابزار، تجربه‌گر، بهره‌ور، کنش‌پذیر و غیره، می‌توانند در جایگاه نحوی فاعل ظاهر شوند. همچنین شاهد تنوع نقش‌های موضوعی در بین رویدادهای دو مشارکتی هستیم. غیر از جایگاه فاعل، در جایگاه مفعول نیز نقش‌های متنوعی مانند کنش‌پذیر، دریافت‌کننده، تجربه‌گر، بهره‌ور و هدف قرار می‌گیرند. بنابراین به نظر می‌رسد که تجلی نحوی موضوع‌ها چیزی فراتر از این نقش‌ها باشد.

از طرف دیگر روابط دستوری، روابطی ساخت‌ویژه می‌باشند. پس باید به دنبال عوامل معنایی در زیربنای ساخت ساختار موضوعی باشیم. تحقیقات صورت گرفته در سال‌های اخیر، نشان می‌دهند که واژگانی شدن رویدادها<sup>۸</sup>، عامل معنایی مهمی در تجلی موضوع‌ها است. با این وجود، این تنها عامل مؤثر در تجلی موضوع‌ها نیست و در بسیاری از زبان‌ها، عوامل دیگر مانند جاندار بودن مشارکین و نیز معرفه بودن، نقش مهمی را در تجلی موضوع‌ها به‌خصوص موضوع‌های شبه‌مفعولی برعهده دارند. علاوه بر این‌ها، این نقش معنایی هر مشارک نیست که تجلی موضوعی آن را مشخص می‌کند بلکه رابطه معنایی میان مشارکین در یک رویداد است که در تجلی موضوع‌ها مؤثر است.

با تأکید بر نقش ساختار رویداد در تجلی موضوع‌ها، سؤال این جاست که کدام جنبه از ساختار رویداد، از نظر دستوری در تجلی موضوع‌های یک محمول اهمیت دارد؟ مطابق با نظریه کرافت<sup>۹</sup> (۱۹۹۱، ۱۹۹۸، ۲۰۱۲) ساخت علی، مهم‌ترین عامل معنایی در تجلی موضوع‌ها است که نخستین بار توسط تالمی<sup>۱۰</sup> (۱۹۹۸) با عنوان نیرومحرکه<sup>۱۱</sup> معرفی شده است. البته کرافت تأکید دارد که اگرچه روابط علی مهم‌ترین عامل در این زمینه می‌باشد، اما عوامل دیگر از جمله نمود<sup>۱۲</sup> نیز در این مورد بی‌تأثیر نیستند. تجلی موضوع‌ها بر اساس ساختار

1. Subcategorization Frame
2. Case Roles
3. Argument Structure
4. Argument Structure Construction
5. Argument Linking
6. Argument Realization
7. Oblique
8. Event Lexicalization
9. Croft
10. Talmy
11. Force Dynamics
12. Aspect

رویداد و با توجه به رابطه علی بین مشارکین، دارای مزایای بیشتری نسبت به سایر نظریه‌های تجلی موضوع‌ها است. این رویکرد نیازی به سطوح اضافی نمود نحوی و معنایی مانند نقش‌های تنایی، سلسله مراتب نقش‌های تنایی، کلان‌نقش‌ها<sup>۱</sup> و موضوع‌های هسته‌ای<sup>۲</sup> ندارد. در رویکرد نیرومحرکه، مهم‌ترین عامل، ارتباط و ترتیب مشارکین در یک رویداد می‌باشد که منجر به تجلی یافتن آنها، در قالب نقش‌های نحوی می‌شود. از موارد مهم مرتبط با تجلی موضوع‌ها می‌توان به تناوب موضوعی<sup>۳</sup> اشاره کرد. در این پدیده موضوع‌های فعلی می‌توانند در قالب نقش‌های نحوی مختلف تظاهر پیدا کنند و باعث حضور یک فعل واژگانی در بیش از یک ساخت نحوی شوند. این ساخت‌ها تحت عنوان ساخت‌های تناوبی<sup>۴</sup> نامگذاری شده‌اند. زبان فارسی همانند بسیاری از زبان‌های دیگر از ساخت‌های تناوبی متفاوتی بهره می‌گیرد که از آن میان می‌توان به تناوب مکانی<sup>۵</sup> اشاره کرد. فعل‌هایی که در تناوب مکانی شرکت می‌کنند بر قرار دادن اشیاء و مواد در داخل یک ظرف و یا بر روی یک سطح دلالت دارند که از جمله آنها می‌توان به فعل‌های «بار زدن، ریختن، پاشیدن، چسباندن و کوبیدن» اشاره کرد. این فعل‌ها دارای دو موضوع درونی‌اند: موضوعی که بر مکان یا ظرف دلالت دارد و موضوعی که به یک عنصر انتقالی اشاره دارد.<sup>۶</sup>

۱. الف) او میخ‌ها را در پاشنه کفشش کوبید. (ساخت انتقال مفعولی)

عنصر انتقالی عنصر مکان

ب) او پاشنه کفشش را میخ کوبید. (ساخت مکان مفعولی)

عنصر مکان عنصر انتقالی

در جمله (۱. الف) عنصر انتقالی به صورت گروه اسمی، به همراه «را» و عنصر مکان به صورت متمم حرف اضافه تجلی یافته است؛ در حالی که در جمله (۱. ب)، عنصر مکان به همراه «را» و عنصر انتقالی به صورت گروه اسمی بی‌نشان ظاهر شده‌اند.

در این تحقیق قصد داریم تا ضمن بررسی رویکرد علی کرافت، در چارچوب این رویکرد به تحلیل و بررسی تجلی موضوع‌ها در ساخت‌های تناوب مکانی زبان فارسی بپردازیم. تلاش خواهیم کرد تا با استناد به داده‌هایی از پیکره همشهری دو (آل احمد و همکاران، ۲۰۰۹) به روش پیکره‌بنیاد<sup>۷</sup> به بررسی این نکته بپردازیم که آیا این رویکرد می‌تواند توجیه مناسبی در ظاهر شدن موضوع‌ها در نقش‌های نحوی متفاوت در ساخت‌های تناوب

1. Macro Roles
2. Core Arguments
3. Argument Alternation
4. Alternative Construction
5. Locative Alternation

۶. در مقاله حاضر، از آنجا که برای تبیین تجلی موضوع‌ها در ساخت‌های تناوب مکانی به مبحث گفتمانی موضوع (topic) و موضوعیت (topicality) پرداخته می‌شود، برای پرهیز از سردرگمی مخاطب، به جای اصطلاح «موضوع انتقالی» و «موضوع مکان» به ترتیب از دو عبارت «عنصر انتقالی» و «عنصر مکان» استفاده می‌شود. در ضمن، مصادیقی چون مثال (۱. الف) و (۱. ب) به ترتیب «ساخت انتقال مفعولی» و «ساخت مکان مفعولی» نامیده می‌شوند.

7. Corpus-Based

مکانی داشته باشد یا خیر؟ در مطالعات زبان‌شناختی تمایزی اساسی بین پژوهش‌های پیکره‌بنیاد و پیکره‌مبنا<sup>۱</sup> وجود دارد. در دسته نخست، از زبان‌شناسی پیکره‌ای و پیکره‌های زبانی به‌عنوان روشی برای مطالعه زبان بهره گرفته می‌شود و با استفاده از آن به ارزیابی فرضیه‌های پژوهش که در یک چارچوب نظری خاص مطرح شده‌اند، پرداخته می‌شود و با کمک شواهد کافی از داده‌های زبانی، فرضیه یا فرضیه‌های پژوهش، تأیید یا رد می‌شوند؛ در حالی که در دسته دوم پژوهش‌ها، یعنی مطالعات پیکره‌مبنا، زبان‌شناسی پیکره‌ای و پیکره‌های زبانی، تنها منبع نظریه‌پردازی در مورد زبان هستند و به زبان‌شناسی پیکره‌ای به‌عنوان نظریه‌ای زبانی نگریسته می‌شود (تاگینین-یونلی، ۲۰۰۱). به عبارت دیگر، در دسته نخست، زبان‌شناسی پیکره‌ای به‌مثابه روش مطالعه زبان و در دسته دوم به‌مثابه نظریه‌ای زبانی در نظر گرفته می‌شود. پژوهش حاضر به دسته نخست، یعنی مطالعات پیکره‌بنیاد تعلق دارد و با استفاده از یک پیکره زبانی، فرضیه پژوهش در چارچوب علی کرافت مورد بررسی قرار می‌گیرد. مقاله حاضر غیر از مقدمه شامل چهار بخش دیگر است. ابتدا در بخش دوم، تحقیقات خارجی و داخلی صورت گرفته در این زمینه معرفی می‌شوند. در بخش سوم ضمن توضیح رویکرد علی به معرفی نمای فعل<sup>۲</sup> و نیز قواعد تجلی موضوع‌ها پرداخته می‌شود. بخش چهارم به تحلیل داده‌ها اختصاص دارد و سرانجام در بخش پنجم، نتیجه بررسی داده‌ها گردآوری می‌شود.

## ۲- پیشینه تحقیق

در خصوص چگونگی تجلی نحوی موضوع‌ها، پژوهش‌های متعددی صورت گرفته است. تناوب مکانی نیز به‌عنوان نوع خاصی از تجلی موضوع‌ها، نظر بسیاری از زبان‌شناسان داخلی و خارجی را به خود جلب کرده است و از جنبه‌های مختلفی مورد بررسی قرار گرفته است که از آن میان می‌توان به رویکرد کلی/جزئی<sup>۳</sup>، رویکرد واژگانی<sup>۴</sup>، رویکرد ساخت‌مدار<sup>۵</sup> و رویکرد واژگانی - ساختی<sup>۶</sup> اشاره کرد. در این مقاله، تحقیقات انجام شده در رابطه با تناوب مکانی، به دو دسته داخلی و خارجی تقسیم شده‌اند:

### ۲-۱- مروری بر تحقیقات خارجی

خوانش کلی/جزئی، نخستین بار توسط اندرسون<sup>۷</sup> (۱۹۷۱) معرفی شد. مطابق با این رویکرد، در تناوب‌های مکانی، اگر عنصر مکان به‌صورت گروه اسمی نمود پیدا کند، این موضوع دارای تعبیر کلی است؛ یعنی به‌صورت کامل تحت تأثیر رویداد بوده است. اگر عنصر مکان به‌صورت متمم حرف اضافه ظاهر شود، آنگاه دارای تعبیر جزئی است یعنی تنها بخشی از آن مکان تحت تأثیر رویداد بوده است.

1. Corpus-Driven
2. Verbal Profile
3. Holistic/Partitive Approach
4. Lexical Approach
5. Constructional Approach
6. Lexical-Constructional Approach
7. Anderson

۲. الف) John sprayed the wall with paint.

ب) John sprayed paint on the wall.

مطابق با این رویکرد، مثال (۲. الف) به این معنا است که کل دیوار رنگ شده است در حالی که مثال (۲. ب) چنین تفسیری را ندارد. لوین<sup>۱</sup> و راپاپورت<sup>۲</sup> (۱۹۸۸) بر این باور هستند که تنها عنصر مکان، در صورت بیان شدن به صورت مفعول، تعبیر کلی می‌گیرد و عنصر انتقالی این تعبیر را ندارد، حتی اگر به صورت مفعول مستقیم بیان شود. از افراد دیگری که در چارچوب این رویکرد به مطالعه تناوب مکانی پرداخته‌اند می‌توان به فیلمور<sup>۳</sup> (۱۹۶۸) و دوتی<sup>۴</sup> (۲۰۰۰) اشاره کرد.

رویکرد واژگانی نخستین بار توسط پینکر<sup>۵</sup> (۱۹۸۸)، تحت عنوان تحلیل قانون واژگانی<sup>۶</sup> مطرح شد و سپس توسط راپاپورت و لوین (۱۹۸۸)، راپاپورت (۱۹۹۵)، لوین (۱۹۹۳ و ۲۰۰۵) و تنی (۱۹۹۴) گسترش یافت. این افراد معتقد به تحلیل چندمعنایی هستند. مطابق با این رویکرد، ساخت‌ها به خودی خود وجود ندارند. در عوض این فعل و ویژگی‌های معنایی آن است که کاربردهای دستوری مانند فاعل، مفعول و ترکیبات مختلف آنها را مجاز می‌شمارد و شرکت یا عدم شرکت فعل در تناوب مکانی، به دلیل ویژگی‌های معنایی خاصی است که در بازنمایی ویژگی آن فعل در نظر گرفته می‌شود. در این رویکرد، فرض بر این است که ویژگی‌های معنایی و استلزامات فعلی تنها عامل تعیین‌کننده تناوب فعلی است. بر این اساس هر فعل معانی چندگانه‌ای دارد که تنها یکی از این معانی به عنوان معنای اصلی در نظر گرفته می‌شود.

پینکر (۱۹۸۸) معتقد است که هر کدام از گونه‌های تناوبی می‌تواند به عنوان معنای اصلی باشد و معنای اصلی بر اساس طبقه معنایی فعل درک می‌شود. او در این راستا فعل‌های تناوبی را به دو دسته محتوامحور<sup>۷</sup> و ظرف‌محور<sup>۸</sup> تقسیم می‌کند. او فعل‌هایی مانند «smear و pile rub, spray, stack» را در طبقه محتوامحور و فعل‌هایی مانند «cram و load» را در طبقه ظرف‌محور قرار می‌دهد. پینکر معتقد است که برای فعل‌های محتوامحور، ساختی که در آن عنصر انتقالی در جایگاه مفعول قرار می‌گیرد، صورت اصلی است و ساخت دیگر از طریق اشتقاق از این ساخت اصلی حاصل می‌شود. اما برای فعل‌های ظرف‌محور، ساختی که در آن عنصر مکان در جایگاه مفعول قرار می‌گیرد به عنوان ساخت اصلی قلمداد می‌شود. زیرا در این ساخت، حضور عنصر مکان بدون حضور عنصر انتقالی بلامانع است. در این گروه نیز ساخت دیگر از طریق اشتقاق از این گونه اصلی ایجاد می‌شود.

- 
1. Levin
  2. Rappaport
  3. Fillmore
  4. Dowty
  5. Pinker
  6. Lexical Rule Analysis
  7. Content Based
  8. Container Based

لوین و راپاپورت (۱۹۸۸) رویکرد اشتقاق فعلی را مطرح می‌کند. این رویکرد بر اساس تحلیل مؤلفه‌ای از معنای فعل ارائه شده است. بر اساس این رویکرد، هر مفهومی از یک فعل، الگوی مخصوص به خود را دارد. لوین و راپاپورت (۱۹۸۸: ۲۶) دو الگو یا ساختار مؤلفه‌ای مختلف را برای دو گونه فعل load در نظر می‌گیرد:

a: onto locative

[X cause [Y to come to be at Z] /load]

b: with Locative

[[X cause [Z come to be in STATE]] BY MEANS OF [X cause [Y to come to be at Z] / load].

معنای فعلی در ساخت مکانی «onto» معنای اصلی است، در حالی که معنای فعل در ساخت مکانی «with» از طریق اشتقاق از معنای اصلی حاصل می‌شود و باعث ایجاد یک معنای جدید مرتبط با پایه می‌شود. لوین و راپاپورت، مفهوم پایه را بر اساس تحلیل مؤلفه‌ای از ساخت‌های مربوطه مشخص می‌کنند. بنابر نظر آنها، ساخت مؤلفه‌ای ساده‌تر، به‌عنوان ساخت پایه عمل می‌کند و این ساخت از طریق اشتقاق به ساخت مؤلفه‌ای پیچیده‌تر تبدیل می‌شود.

رویکرد ساخت‌مدار توسط گلدبرگ<sup>۱</sup> (۲۰۰۶) معرفی شده است. بر اساس این رویکرد، علاوه بر فعل، ساخت‌ها نیز دارای ساختار موضوعی هستند. گلدبرگ در این راستا، نقش‌های مشارکین<sup>۲</sup> را در رابطه با فعل و نقش‌های موضوعی<sup>۳</sup> را در ارتباط با ساخت مطرح می‌کند. مطابق با گلدبرگ، یک مدخل واژگانی برای یک فعل، برخی نقش‌ها را نماسازی می‌کند. نقش‌های ساختی نیز ممکن است نماسازی شوند. نماسازی در مدخل‌های واژگانی برای تمایز میان نقش‌های اجباری و نقش‌های اختیاری است، در حالی که نماسازی در ساخت برای تمایز میان موضوع‌های هسته‌ای از موضوع‌های حاشیه‌ای است. مطابق با این رویکرد، اگر فعل نقش‌های مشارک بیشتری نسبت به نقش‌های موضوعی هسته‌ای ساخت داشته باشد، پس آن نقش مشارک فعلی که اضافه است، به‌صورت متمم حرف اضافه ظاهر می‌شوند، اما اگر ساخت دارای نقش‌های موضوعی هسته‌ای بیشتری باشد، آنگاه نقش موضوعی اضافی، یک نقش مشارک را به رویداد اضافه می‌کند. بنابراین تعداد نقش‌های فعلی ممکن است بیشتر، برابر یا کمتر از تعداد نقش‌های ساختی باشد.

بر اساس رویکرد ساخت‌مدار، فعل‌هایی که در تناوب موضوعی شرکت می‌کنند، دارای یک مدخل واژگانی هستند که معنای مرکزی فعل را به همراه دارد. اما این معنای مرکزی می‌تواند با دو یا تعداد بیشتری ساخت مطابقت داشته باشد. ساخت نقش مهمی را در این رویکرد به عهده دارد و واحد اصلی زبان محسوب می‌شود. از افراد دیگری که در قالب این چارچوب به بررسی تناوب مکانی پرداخته‌اند می‌توان جکندوف<sup>۴</sup> (۱۹۹۷) و کی<sup>۵</sup> (۱۹۹۹) را نام برد.

1. Goldberg
2. Participant Roles
3. Argument Roles
4. Jackendoff
5. Kay

اما مطابق با رویکرد واژگانی - ساختی تمایز میان تحلیل واژگانی و تحلیل ساختی یک تمایز اشتباه است زیرا فعل و ساخت مکمل هم هستند و حضور یکی بدون دیگری معنادار نیست. این رویکرد را می‌توان در آثار ایواتا<sup>۱</sup> (۲۰۰۵ و ۲۰۰۸)، بوآس<sup>۲</sup> (۲۰۰۶) و کرافت (۲۰۰۱، ۲۰۰۳ و ۲۰۱۲) یافت. این رویکرد، در واقع نوعی نگرش کاربردبنیاد است. زیرا بنابر نظر این زبان‌شناسان، ساخت در اثر کاربرد آن در گفتار روزمره حاصل می‌شود و به عبارت دیگر، ساخت‌ها، طرح‌واره‌ها و انتزاعاتی از کاربردهای روزمره و تناظرهای صورت - معنا در موقعیت‌های حقیقی می‌باشند. همچنین در این رویکرد، از معناشناسی قالبی<sup>۳</sup> بهره گرفته شده است، زیرا مطابق با این رویکرد، تناوب‌های ساختی به واسطه طبقات معنایی و واژگانی خاص مانند «spray» و «load» مجاز شمرده نمی‌شوند، بلکه فعل‌های خاص یا رویدادهایی که این فعل‌ها به آن اشاره دارند به‌عنوان مصادیق قالب‌های معنایی مختلفی هستند که تناوب‌ها و گونه‌های مختلف ساختی را مجاز می‌شمرند.

رویکرد بوآس (۲۰۰۶) بر اساس شبکه قالبی<sup>۴</sup> فیلمور و همکاران (۲۰۰۳) شکل گرفته است. در این شبکه دو واحد معنایی اصلی وجود دارد. اولین واحد یک مفهوم فعلی است که واحد واژگانی نامیده می‌شود و واحد دیگر یک ساختار معنایی پیچیده است که در آن مفاهیم به‌صورت پیچیده‌ای با همدیگر در ارتباط هستند. بوآس این واحد را عناصر قالبی<sup>۵</sup> نامگذاری می‌کند. مطابق با این رویکرد، تناوب‌های ساخت موضوعی به‌عنوان مصادیق و مواردی از یک فعل در نظر گرفته می‌شوند. این فعل دارای مفاهیم و معانی متعددی است و هنگامی که در یک ساخت قرار می‌گیرد، این ساخت باعث برانگیخته شدن قالب معنایی مربوطه خواهد شد. بنابر نظر بوآس، یک رویداد مانند «loading» ممکن است به دو روش مختلف تفسیر شود. این فعل چنانچه در ساخت مکانی «with» قرار بگیرد، به‌عنوان مصادیقی از قالب «پرکردن»<sup>۶</sup> تفسیر می‌شود و اگر در ساخت مکانی «onto» واقع شود، به‌عنوان مصادیقی از قالب معنایی «قراردادن»<sup>۷</sup> تفسیر می‌شود.

ایواتا (۲۰۰۵: ۱۷۹) برای افعالی مانند «spray» که دارای تناوب مکانی هستند، دو سطح را در نظر می‌گیرد. سطح اول یک ساختار معنایی غنی<sup>۸</sup> است، در حالی که سطح دوم بیانگر تفسیر رویداد مربوطه، به یک یا چند روش است. به‌عنوان مثال، ایواتا معتقد است که «spray» می‌تواند به‌عنوان نوعی رویداد گذاشتن (۳. الف)، نوعی رویداد پوشاندن<sup>۹</sup> (۳. ب)، نوعی رویداد حرکتی جهت‌دار<sup>۱۰</sup> (۳. ج) و یا نوعی رویداد انتشار ماده<sup>۱۱</sup> (۳. د) تفسیر شود.

1. Iwata
2. Boas
3. Frame Semantics
4. Frame Network
5. Frame Elements
6. Filling Frame
7. Putting Frame
8. Rich Semantic Structure
9. Covering Event
10. Directed Motion Event
11. Substance Emission

۳. الف) Jack sprayed paint on the wall.  
 ب) Jack sprayed the wall (with paint)  
 ج) water sprayed onto the lawn.  
 د) The broken fire hydrant sprayed water all day.

از نظر ایواتا، هر کدام از این تفسیرها، به دلیل قرارگرفتن فعل در یک ساخت خاص ایجاد می‌شود. ایواتا این سطح دوم، یا معنای تفسیری رویداد را معنای سطح عبارت<sup>۱</sup> می‌نامد. دنگ و همکاران (۱۹۹۸) نیز تحلیلی شبیه به تحلیل ایواتا ارائه می‌دهند.

کرافت (۲۰۰۱ و ۲۰۰۳) نیز همانند ایواتا و بوآس باور دارد که تمایز میان تحلیل واژگانی و تحلیل ساختی یک تمایز اشتباه است، زیرا ساخت و فعل جدا از هم نیستند و حضور هر کدام لازمه وجود دیگری است. اما از نظر کرافت، مهم‌ترین عامل در تجلی موضوعها به صورت نقش‌های نحوی مختلف، رابطه نیرومحرکه بین عناصر و مشارکین آن رویداد است. پس باید برای حضور یک فعل در ساخت‌های مختلف، تفسیرهای نیرومحرکه‌ای مختلفی را در نظر گرفت. این تفسیرها، بیانگر تعابیر خاصی از روابط انتقال نیرو در بین مشارکین یک رویداد می‌باشند و ترکیبی از معنای (فعل + ساخت) می‌باشند. سهم آشکار فعل و ساخت برای این معنای ترکیبی مشخص نیست و از یک گروه از افعال تا گروه دیگر ممکن است متفاوت باشد.

## ۲-۲- مروری بر تحقیقات داخلی

در خصوص تجلی موضوعها در زبان فارسی، تحقیق چندانی صورت نگرفته است و تنها در زمینه تناوب ساختی می‌توان به چند اثر محدود اشاره کرد. از جمله آثاری که در این مورد صورت گرفته است می‌توان به موارد زیر اشاره کرد.

روشن (۱۳۷۷) در چارچوب معناشناسی واژگانی<sup>۲</sup> به دسته‌بندی فعل‌های تناوب مکانی می‌پردازد؛ او فعل‌های تناوب مکانی را به دو دسته گذاشتنی و برداشتنی تقسیم می‌کند و فعل‌های گذاشتنی را نیز به دو گروه تناوبی و غیرتناوبی طبقه‌بندی می‌کند؛ سپس در چارچوب معناشناسی واژگانی، به تأثیر کلی/جزئی، به عنوان تفاوت معنایی دو گونه اشاره می‌کند. روشن تأثیر کلی/جزئی را منحصر به عنصر مکان می‌داند و تظاهر این موضوع به صورت مفعول مستقیم یا متمم حرف اضافه را تنها عامل مؤثر در خوانش کلی/جزئی آن می‌داند. بر این اساس، او خوانش جمله (۴. الف) را کلی می‌داند، یعنی بر کل دیوار عکس چسبانده شده است و خوانش جمله (۴. ب) را جزئی می‌پندارد، بدین مفهوم که بر بخشی از دیوار عکس چسبانده شده است:

۴. الف) علی کوچولو دیوار اتاقش را عکس رنگی چسبانده است.

ب) علی کوچولو عکس رنگی (را) روی/به دیوار اتاقش چسبانده است (روشن، ۱۳۷۷: ۱۸۲).

1. Phrase Level Meaning  
 2. Lexical Semantics



کریمی‌دوستان و صفری (۱۳۹۰) نیز خوانش کلی/جزئی در تناوب مکانی فارسی را مورد بررسی قرار می‌دهند. آنها معتقد هستند که آنچه بر خوانش کلی عنصر مکان مؤثر است، در واقع همراه شدن آن با «را» است، نه تظاهر آن به صورت گروه اسمی. از طرف دیگر آنها بیان می‌کنند که حضور «را» به همراه عنصر مکان الزاماً به معنای خوانش کلی این موضوع نیست؛ زیرا به عنوان مثال در جمله‌های زیر، اگرچه عنصر مکان به صورت متمم حرف اضافه بیان شده است، اما تعبیر آن این است که کل سطح این موضوع تحت تأثیر رویداد واقع شده است:

۵. الف) شامپوی نرم‌کننده را به موی سر مالیده و خوب ماساژ دهید.

ب) سس مخصوص را روی ورقه‌های لازانیا بریزید (کریمی‌دوستان و صفری، ۱۳۹۰: ۹۲).

مطابق با نظر آنها، میان تظاهر عنصر مکان به صورت گروه اسمی همراه با «را» و بیان آن به صورت متمم حرف اضافه تفاوت معنایی وجود دارد. عنصر مکان اگر به صورت گروه اسمی بیان شود، مفهوم بیشتر تحت تأثیر قرار گرفتن توسط رویداد را دارد. اما نمود آن به صورت گروه اسمی یا همراه شدن آن با «را» علت واقعی این امر نیست، بلکه دلیل واقعی آن، تفسیر آن موضوع به عنوان کنش‌پذیر است؛ به این صورت که عنصر مکان چنانچه همراه با «را» ظاهر شود، این مفهوم را منتقل می‌کند که در مقایسه با متمم حرف اضافه، تأثیر بیشتری را از رویداد پذیرفته است. نگارندگان این سطور نیز بر اساس تحلیل داده‌های طبیعی برآمده از پیکره و با توجه به رویکرد علی کرافت معتقدند که مسأله همان تأثیرپذیری و تعیین تأثیرپذیر اصلی است و برخلاف نظر روشن (۱۳۷۷)، خوانش کلی/جزئی محلی از اعراب ندارد. البته کریمی‌دوستان و صفری (۱۳۹۰) بیان نمی‌کنند که تجلی عنصر انتقالی در قالب مفعول مستقیم نیز حکایت از این دارد که این عنصر بیشتر تحت تأثیر کنش فعل قرار دارد. همچنین آنها باور دارند در صورتی که عنصر انتقالی در گونه مکانی، یک اسم قابل شمارش جمع باشد، می‌تواند خوانش کلی یا جزئی داشته باشد و صحبت از اثر کلی/جزئی در مورد اسامی قابل شمارش مفرد بی‌معنا است. آنها معتقدند که اسامی جنس در صورتی که همراه با «را» ظاهر شوند، می‌توانند خوانش کلی داشته باشند و عدم حضور «را» تعبیر کلی را منتفی می‌کند.

صفری (۱۳۹۵) با تحلیل تناوب مکانی در چارچوب رویکرد ساخت‌مدار، نشان می‌دهد که تناوب مکانی حاصل کانونی شدن بخشی از صحنه توصیفی توسط فعل است. او به پیروی از ایواتا (۲۰۰۸)، کرافت (۲۰۰۳) و (۲۰۰۱) و بوآس (۲۰۰۳)، علاوه بر ساخت‌های انتزاعی سطح بالا یعنی ساخت طبقه فعلی از ساخت‌های سطح پایین یا ساخت فعلی نیز استفاده می‌کند. مطابق با نظر صفری، هر ساخت فعلی از طریق انتزاع از کاربردهای مختلف آن فعل در گفتار روزمره ایجاد می‌شود، اما هر فعل با فعل‌های دیگری که دارای معنای مشابه هستند، در ارتباط است و در ساخت نحوی مشابه با آنها به کار می‌رود. این فعل‌ها نیز متناظر با یک ساخت فعلی می‌باشند، از این ساخت‌های فعلی مرتبط با هم، از طریق انتزاع، یک ساخت انتزاعی‌تر ایجاد می‌شود که ساخت طبقه فعلی نام دارد. صفری معتقد است که دو گونه تناوب مکانی از طریق اشتقاق به یکدیگر مرتبط نیستند بلکه تناوبی بودن یک فعل و حضور آن در دو ساخت نحوی متفاوت، به این معنا است که فعل مورد نظر دارای دو ساخت فعلی مختلف است. طبق نظر صفری، ساخت انتقال مفعولی با چارچوب معنایی تغییر مکان و ساخت

مکان مفعولی با چارچوب معنایی پر کردن مرتبط است. به سخن دیگر، در ساخت انتقال مفعولی، عنصر انتقالی کانونی می‌شود و در ساخت مکان مفعولی، عنصر مکان کانونی است. البته او مطلبی درباره کانون و کانونی شدن عرضه نمی‌کند و تحلیل او مبتنی بر پیکره توأم با بافت زبانی نیست. نگارندگان این سطور با توجه به مثال‌های طبیعی نشان خواهند داد که دقیقاً کانون و کانونی شدن به چه معنا است و از این لحاظ چه تمایزی میان ساخت انتقال مفعولی و ساخت مکان مفعولی وجود دارد. به علاوه، صفری باور دارد که ساخت انتقال مفعولی و ساخت مکان مفعولی ساخت‌های مستقلی هستند و یکی از دیگری مشتق نشده است. پیکره مورد مطالعه مقاله حاضر و تحلیل آن بر اساس رویکرد علی کرافت حاکی از آن است که احتمالاً با یک ساخت‌واره<sup>۱</sup> و دو ساخت‌گونه<sup>۲</sup> روبرو هستیم.

صفری (۱۳۹۷) معتقد است که حضور «را» در کنار عنصر مکان بدین معنا نیست که این عنصر مفعول مستقیم است، بلکه نشان‌دهنده آن است که زاویه دید از عنصر انتقالی به عنصر مکان چرخیده است و این عنصر به عنوان مبتدای ثانویه عمل می‌کند. نگارندگان مقاله حاضر با این موضع هم‌نظر هستند، اما صفری تصویری گویا از رابطه میان تجلی موضوع‌ها در ساخت‌های تناوب مکانی از یک سو، و زاویه دید نسبت به عنصر انتقالی یا عنصر مکان از سوی دیگر عرضه نمی‌کند. در ضمن، این امر که همراه شدن «را» با عنصر مکان بدین معنا است که این عنصر مبتدای ثانویه است و زاویه دید به سمت آن چرخیده است، متکی بر داده‌های پیکره‌ای توأم با بافت زبانی نیست و بر اساس ظرائف ساخت اطلاعی به این ایده نگریسته نشده است. قانع و رضایی (۱۳۹۶) که در چارچوب دستور نقش و ارجاع قلم می‌زنند، به درستی اظهار می‌کنند که ساخت انتقال مفعولی نمایانگر انتخاب بی‌نشان اثرپذیر و ساخت مکان مفعولی نشان‌دهنده انتخاب نشان‌دار اثرپذیر است. با این حال، مطلب روشن و گویایی درباره این نکته گفته نمی‌شود که چرا انتخاب عنصر انتقالی به عنوان اثرپذیر، بی‌نشان است، ولی انتخاب عنصر مکان به عنوان اثرپذیر، نشان‌دار است. علت، آن است که همه چیز به لایه معنایی محدود شده و مباحث گفتمانی در نظر گرفته نمی‌شود، یعنی به داده‌های توأم با بافت زبانی رجوع نمی‌گردد. قانع و رضایی بیان می‌کنند که داده‌های آنها برگرفته از نمونه‌های طبیعی زبان فارسی است، اما اثر چندانی از یک کار پیکره‌بنیاد در تحقیق آنها قابل مشاهده نیست.

در زمینه تناوب مکانی، اغلب تحقیقات بر مبنای رویکرد واژگانی صورت گرفته‌اند. مطابق با این رویکرد، برای هر محمول دو سطح بازنمایی مستقل رویدادی و نحوی در نظر گرفته می‌شود، اما در رویکرد علی، تنها یک سطح در نظر گرفته می‌شود و نیازی به در نظر گرفتن سطوح نحوی یا معنایی اضافی وجود ندارد، بنابراین پیچیدگی‌های موجود در سایر رویکردها در این تحقیق به چشم نمی‌خورد. مقاله حاضر یک تحقیق پیکره‌بنیاد است و از این نظر، داده‌های تحقیق، داده‌هایی معتبر و قابل اطمینان هستند. از سوی دیگر حجم وسیع داده‌های این تحقیق، زمینه بررسی تمام ساخت‌ها و موقعیت‌های ممکن را فراهم آورده است و جلوه‌هایی را از ساخت تناوب مکانی آشکار ساخته است که تاکنون به تصویر کشیده نشده‌اند.

1. Constructeme

2. Allostruction

### ۳- چارچوب نظری تحقیق

رویکرد علی، رویکردی مبتنی بر زبان‌شناسی شناختی و زبان‌شناسی نقش‌گرا است. مطابق با این رویکرد، از آنجا که رتبه‌بندی نقش‌های معنایی مشارکین، مستقل از ساختار رویداد رضایت‌بخش نیست و هر نقش معنایی باید با توجه به سایر نقش‌های دیگر در نظر گرفته شود، پس مهم‌ترین عامل معنایی در تجلی موضوع‌ها، ساختار رویداد است. همچنین مهم‌ترین ویژگی معنایی یک رویداد، در نشان دادن ارزش نقش‌های مشارکین و در نهایت تجلی موضوع‌های آنها، ساختار علی<sup>۱</sup> رویداد است. کرافت (۲۰۱۲) معتقد است که اگرچه عوامل دیگر از جمله نمود نیز در این باره بی‌تأثیر نیستند، اما مهم‌ترین عامل در این مورد همان رابطه علی میان مشارکین رویداد است. کرافت، ساختار علی یک رویداد را به صورت روابط انتقال نیرو در بین مشارکین تفسیر می‌کند. در هر رویداد، تعدادی مشارک وجود دارد و هر مشارک می‌تواند طی یک رابطه انتقال نیرو، بر مشارک مجاور بعد از خود تأثیر بگذارد و بدین وسیله باعث ایجاد تغییر حالت و یا وقوع کنشی در آن شود. این رابطه به صورت متوالی و تا انتهای رویداد ادامه خواهد داشت. انتقال نیرو از آغازگر<sup>۲</sup> شروع شده، به صورت زنجیروار ادامه می‌یابد تا به آخرین مشارک یا نقطه پایان<sup>۳</sup> برسد. به این طریق، می‌توان برای هر رویداد چندین بخش در نظر گرفت، به گونه‌ای که هر بخش دو مشارک را به هم پیوند می‌دهد. هر بخش یک حلقه از یک زنجیره علی کلی را تشکیل می‌دهد. اهمیت آغازگر و نقطه پایان از این جهت است که هر رویداد باید از سایر رویدادها منفک گردد و این امر از طریق آغازگر و نقطه پایان که مرزهای رویداد را تعیین می‌کنند، محقق می‌شود. ویژگی‌های اصلی یک رویداد بر اساس روابط علی، در زیر ارائه گردیده است (کرافت، ۱۹۹۱: ۱۷۵):

الف) یک رویداد ساده (آنچه توسط فعل نامگذاری می‌شود)، بخشی از یک شبکه علی است، اما لزوماً یک بخش هسته‌ای نیست.

ب) رویدادهای ساده، زنجیره‌های علی غیرمنشعب<sup>۴</sup> هستند.

ج) یک رویداد ساده، رابطه‌ای از انتقال نیرو است.

د) انتقال نیرو، یک رابطه نامتقارن<sup>۵</sup> و یک‌سویه<sup>۶</sup> است که از آغازگر به سمت نقطه پایان در جریان است. به منظور درک بهتر روابط نیرومحرکه بین عناصر یک رویداد، به مثال زیر که برگرفته از کرافت (۱۹۹۱: ۱۷۷) می‌باشد، دقت کنید:

6. Sue broke the coconut for Greg with a hammer.

Sue → hammer → coconut → Greg

- 
1. Causal Structure
  2. Initiator
  3. End Point
  4. Non-Branching
  5. Asymmetrical
  6. Unidirectional

در رویداد فوق، (Sue) بر روی چکش کنشی را انجام می‌دهد (سو چکش را می‌گیرد)، چکش نیز بر روی نارگیل کنش وارد می‌کند (اصابت چکش بر نارگیل) و در نهایت، نارگیل باعث می‌شود تا (Greg) بهره‌مند شود. جهت این انتقال نیرو، توسط پیکان نشان داده شده است. تفسیر زنجیره علی به صورت جهت‌دار<sup>۱</sup> و غیرچرخه‌ای<sup>۲</sup>، از مفهوم انتقال انرژی نشأت می‌گیرد، به این صورت که در این زنجیره، انتقال انرژی تنها در یک جهت یعنی از موجودیت دارای انرژی (Sue) به سمت موجودیت‌های بعدی است و عکس آن به صورت همزمان امکان‌پذیر نیست؛ بنابراین می‌توان گفت که این رابطه، یک رابطه جهت‌دار، غیرمنشعب و غیرچرخه‌ای است. مطابق با رویکرد علی، آنچه که در تجلی موضوع‌های یک فعل در قالب نقش‌های نحوی مؤثر است، ترتیب قرار گرفتن مشارکین یک رویداد بر اساس رابطه علی یا همان رابطه انتقال نیرو است، اما روابط علی، یکسان نیستند و دارای انواع مختلفی‌اند و پرداختن به این مهم در قالب روابط علی، نیازمند دسترسی به یک طبقه‌بندی جامع و کاملی از این روابط است.

### ۳-۱- انواع رویدادهای علی

مطالعات و تحلیل‌های گسترده‌ای در خصوص روابط علی و انواع آنها ارائه شده است اما مفصل‌ترین تحلیل معنایی از روابط علی، توسط تالمی (۱۹۷۶، ۱۹۷۲) ارائه گردیده است که به شرح زیر می‌باشد:

(۱) علیت فیزیکی<sup>۳</sup>: رویدادی که طی آن یک شیء فیزیکی بر شیء فیزیکی دیگری کنشی را انجام می‌دهد.  
(۲) علیت ارادی<sup>۴</sup>: رویدادی که در آن، یک موجودیت اراده‌مند به صورت آگاهانه و عمدی، بر روی یک شیء فیزیکی کنشی را انجام می‌دهد.

(۳) علیت احساسی<sup>۵</sup>: به رویدادی اشاره دارد که طی آن، یک شیء فیزیکی یا یک موجودیت، به صورت ناآگاهانه بر موجودیتی که دارای ظرفیت ذهنی است، کنشی را انجام می‌دهد که در نتیجه آن کنش، حالات ذهنی آن موجودیت تحت تأثیر قرار می‌گیرد و تغییر می‌کند.

(۴) علیت ترغیبی<sup>۶</sup>: به یک رابطه علی اشاره دارد که به واسطه آن، یک موجودیت اراده‌مند به صورت آگاهانه، بر روی موجودیتی دیگر که دارای ظرفیت ذهنی است، کنشی را انجام داده و بر حالات ذهنی آن موجودیت تأثیر می‌گذارد (تالمی، ۱۹۷۶: ۳۶-۳۹):

در مثال (۶)، شاهد سه نوع مختلف روابط علی در یک رویداد واحد هستیم:

علیت ارادی: سو بر چکش، کنشی را انجام می‌دهد.

علیت فیزیکی: چکش بر روی نارگیل تأثیر می‌گذارد.

علیت احساسی: نارگیل شکسته شده، Greg را بهره‌مند می‌کند.

1. Directed
2. Acyclic
3. Physical Causation
4. Volitional Causation
5. Affective Causation
6. Inducive Causation

کرافت (۱۹۹۱: ۱۶۶-۱۶۷) براساس طبقه‌بندی تالمی و بر اساس این که آیا موجودیت درگیر در کنش یک موجودیت فیزیکی است یا ذهنی و آیا این موجودیت به‌عنوان آغازگر عمل می‌کند یا نقطه پایان، دسته‌بندی ظریف‌تر و دقیق‌تری از روابط علی را ارائه می‌دهد:

۱- علیت فیزیکی: آغازگر فیزیکی و نقطه پایان فیزیکی

۲- علیت ارادی: آغازگر ذهنی و نقطه پایان فیزیکی

۳- علیت احساسی: آغازگر فیزیکی و نقطه پایان ذهنی

۴- علیت ترغیبی: آغازگر ذهنی و نقطه پایان ذهنی

کرافت (۱۹۹۱) معتقد است که تمایز قاطعی، میان یک آغازگر فیزیکی و آغازگری که توان و ظرفیت ذهنی خود را در یک کنش اعمال می‌کند وجود ندارد، در عوض می‌توان طیفی را در نظر گرفت که یک سر آن بر اعمال آگاهانه و ارادی و انتهای دیگر آن، بر کنش‌های علی فیزیکی دلالت داشته باشد. او علیت ارادی را مصداق سرنمونی<sup>۱</sup> و متعارف از رابطه انتقال نیرو برای فعل‌های ساده در نظر می‌گیرد و باور دارد که روابط کم‌تر متعارف، از طریق بسط از سرنمون ایجاد می‌شوند.

### ۳-۲- نمای فعل<sup>۲</sup>

همان‌گونه که قبلاً نیز اشاره شد، مهم‌ترین عامل در تجلی نحوی موضوع‌ها، تعاملات و روابط علی میان عناصر موجود در یک رویداد می‌باشد، اما در بسیاری از موارد برای بیان یک مفهوم، از ساخت‌های متفاوتی استفاده می‌شود. بنابر رویکرد علی، ظاهر شدن یک موضوع در قالب نقش‌های نحوی مختلف و نیز تنوع ساخت‌های مختلف برای به تصویر کشیدن یک مفهوم کلی، تحت تأثیر عاملی است که کرافت آن را نمای فعل می‌نامد. نما یک مفهوم اصلی و مرکزی در اغلب رویکردهای علی است که با توجه به معنای فعل مشخص می‌شود. ابتدای نمای فعل توسط موجودیت تأثیرگذار و انتهای آن توسط موجودیت تأثیرپذیر یا همان هدف کنش، اشغال می‌شود. برای روشن شدن مفهوم نمای فعل از مثال‌های زیر استفاده شده است. خطوط ممتد بیانگر نمای فعل و نقطه‌چین‌ها نشان‌دهنده عناصر خارج از این محدوده‌اند:

۷. پسر بچه با تکه‌های چوب کاردستی زیبایی را ساخت.

کاردستی → تکه‌های چوب → پسر بچه

۸. زهرا خانم برای ما غذای خوشمزه‌ای پخت.

ما → غذای خوشمزه → زهرا خانم

در مثال (۷)، نمای فعل به کل زنجیره کشیده شده است، در حالی که در مثال (۸)، این محدوده تنها بخش اول زنجیره را شامل شده است؛ علت، آن است که در مثال (۷)، ساخت کاردستی و در مثال (۸) پختن غذا، هدف کنش بوده است.

1. Prototypical Instance

2. Verbal Profile

### ۳-۳- قواعد تجلی موضوعها<sup>۱</sup>

کرافت (۲۰۱۲: ۲۲۶) پس از معرفی نمای فعل، به منظور تکمیل مدل علی خود، قواعد تجلی موضوعها را عنوان می‌کند. این قواعد قبلاً در (کرافت، ۱۹۹۸: ۲۴) تحت عنوان قواعد پیوند موضوعها<sup>۲</sup> معرفی شده است. قواعد تجلی موضوعها:

الف) حد و مرز نمای فعل توسط فاعل و مفعول مشخص می‌شود.

ب) در یک زنجیره علی، فاعل قبل از مفعول قرار دارد. مفعول → فاعل

پ) در زنجیره علی، متمم حرف اضافه پیشین<sup>۳</sup> قبل از مفعول و متمم حرف اضافه پسین<sup>۴</sup>، بعد از مفعول قرار می‌گیرد.

متمم حرف اضافه پسین → مفعول → متمم حرف اضافه پیشین

البته متمم حرف اضافه پیشین می‌تواند قبل از فاعل نیز قرار بگیرد.

متمم حرف اضافه پسین → مفعول → فاعل → متمم حرف اضافه پیشین

ت) در زنجیره علی، موضوعهای انضمامی (پیوندی)<sup>۵</sup> در جایگاه بین فاعل و مفعول قرار می‌گیرند.

مفعول → موضوع انضمامی → فاعل

تعیین نقش‌های نحوی به‌عنوان قسمتی از نمای فعل، نسبت به سایر روش‌های تجلی موضوعها بسیار ساده‌تر است. از سوی دیگر، تجلی نقش‌های مشارکین به‌صورت فاعل، مفعول و متمم حرف اضافه بسیار ساده و قابل پیش‌بینی است و نیازی به در نظر گرفتن سطوح نحوی یا معنایی اضافی وجود ندارد. نمای فعل علاوه بر این‌که تجلی نقش‌های موضوعی هسته‌ای به‌صورت فاعل و مفعول را مشخص می‌کند، همچنین تجلی نقش‌های موضوعی غیرهسته‌ای را نیز پیش‌بینی می‌کند؛ این موضوعها با توجه به موقعیت‌شان در زنجیره علی، نسبت به مفعول، به دو دسته متمم حرف اضافه پیشین و متمم حرف اضافه پسین تقسیم می‌شوند. متمم حرف اضافه پیشین، شامل نقش‌های موضوعی ابزار، حالت<sup>۶</sup>، وسیله<sup>۷</sup>، همراهی<sup>۸</sup>، علت، عامل (در جملات مجهول) و ارگتیو<sup>۹</sup> است، در حالی‌که متمم حرف اضافه پسین، می‌تواند یکی از نقش‌های بهره‌ور، دریافت‌کننده و نتیجه باشد.

در مثال «پسر بچه با تکه‌های چوب کاردستی زیبایی را ساخت»، «پسر بچه» به‌عنوان ابتدای نمای فعل در نقش فاعل و «کاردستی» به‌عنوان انتهای نمای فعل در نقش مفعول نمود یافته است. با توجه به این‌که در

1. Argument Realization Rules
2. Argument Linking Rules
3. Antecedent Oblique
4. Subsequent Oblique
5. Incorporated Arguments
6. Manner
7. Means
8. Comitative
9. Ergative

زنجیره مربوط به این رویداد، «تکه‌های چوب» قبل از مفعول قرار گرفته است، این عنصر نیز در نقش متمم حرف اضافه پیشین ظاهر شده است.

کاردستی      ←      تکه های چوب      ←      پسر بچه  
(مفعول)      (متمم حرف اضافه پیشین)      (فاعل)

در مثال «زهره خانم برای ما غذای خوشمزه‌ای پخت»، «غذای خوشمزه» به‌عنوان بخش پایانی نمای فعل، در نقش مفعول و عنصر بعد از آن (ما) که در محدوده نمای فعل قرار ندارد، در نقش متمم حرف اضافه پسین تجلی یافته است.

ما      ←      غذای خوشمزه      ←      زهره خانم  
(متمم حرف اضافه پسین)      (مفعول)      (فاعل)

فرضیه ترتیب علی<sup>۱</sup> به خودی خود تجلی موضوع‌هایی که دارای روابط غیرعلی مانند رابطه مکانی بین یک نما<sup>۲</sup> و یک زمینه<sup>۳</sup> هستند را پیش‌بینی نمی‌کند. بسیاری از انواع رویدادها، مانند رویداد زیر که توسط فعل «چسباندن» مشخص شده است، دربردارنده مشارکینی هستند که در یک رابطه علی قرار ندارند. در مثال زیر، یک کنش گر (پدر)، باعث می‌شود تا نما (عکس)، با توجه به زمینه (دیوار) حرکت کند. رابطه میان (پدر) و دو مشارک دیگر علی است، اما رابطه میان (عکس) و (دیوار)، مکانی است.

۹. پدر عکس را به دیوار چسباند.

دیوار      ←      عکس      ←      پدر  
متمم حرف اضافه پسین      مفعول      فاعل

همان‌گونه که قبلاً نیز اشاره گردید، زنجیره علی بیانگر روابط علی یا روابط نیرومحركه بین مشارکین یک رویداد است، در صورتی که در این رویداد هیچ‌گونه رابطه انتقال نیرویی بین «عکس» به‌عنوان نما و «دیوار» به‌عنوان زمینه وجود ندارد. بر اساس کرافت (۱۹۹۱: ۱۹۸-۲۰۶)، عدم تقارن در رابطه میان نما و زمینه، اشاره به تفسیر جهانی اجبار در تقدم نما<sup>۴</sup> دارد. به عبارت دیگر، کرافت معتقد است که رابطه مکانی نما - زمینه، باید به‌عنوان یک رابطه نامتقارن علی تفسیر شود به‌گونه‌ای که در این رابطه، نما قبل از زمینه قرار می‌گیرد. مطابق با این اصل در هنگام ترسیم زنجیره علی مربوط به این رویداد، بعد از «پدر» به‌عنوان آغازگر و منبع انرژی، ابتدا «عکس» به‌عنوان نما و سپس «دیوار» به‌عنوان زمینه قرار می‌گیرد.

1. Causal Order Hypothesis
2. Figure
3. Ground
4. Figure – First Coercion

### ۳-۴- تجلی موضوع‌ها در تناوب‌های مکانی بر اساس رویکرد علی

مطابق با قواعد تجلی موضوع‌ها، فاعل و مفعول، مرز نمای فعل را تعیین می‌کنند. بنابراین، در گونه‌های تناوب مکانی، از میان دو عنصر انتقالی و عنصر مکان، عنصری که در زنجیره علی، به‌عنوان نقطه پایان نمای فعل عمل می‌کند، در قالب نقش مفعول متجلی می‌شود. اما سؤال این است که نمای فعل چگونه مشخص می‌شود؟ کرافت (۲۰۱۲) معتقد است که نمای فعل تنها از خود معنای فعل حاصل نمی‌شود، زیرا هر فعل یک ظرفیت نیرو محرکه بالقوه<sup>۱</sup> دارد و برای قرار گرفتن یک فعل در ساخت‌های مختلف، باید تعبیرهای نیرو محرکه‌ای مختلفی را نیز در نظر گرفت؛ یعنی هر ساخت انعکاس‌دهنده یک تعبیر از نیرو محرکه یا همان زنجیره علی است. او باور دارد که در تناوب مکانی، رابطه میان کنش‌گر از یک سو، و عنصر انتقالی و عنصر مکان از سوی دیگر، از نوع علی یا همان انتقال نیرو است؛ اما رابطه میان عنصر انتقالی و عنصر مکان یک رابطه مکانی است. به علاوه، او بر اساس اصل تعبیر تقدم نما<sup>۲</sup>، بیان می‌کند که نما (عنصر انتقالی) به‌صورت مفعول و زمینه (عنصر مکان) در قالب یک حرف اضافه مسير نما متجلی می‌گردد. تعریف او از تعبیر تقدم نما به این صورت است که در رابطه مکانی بین نما و زمینه، نما در زنجیره علی قبل از زمینه قرار دارد و این امر در میان زبان‌ها فراگیر است. برای مثال، در مورد فعل «بار زدن»، در نمای طبیعی فعل که برآمده از هسته معنایی فعل است، «بار» در زنجیره علی قبل از «مکان بار» قرار دارد و به‌عنوان تأثیرپذیر و بالطبع، نقطه پایان عمل می‌کند. به باور نگارندگان این سطور، این نمای فعل ناظر بر حالت بی‌نشان است و هرگونه تغییر در آن مربوط به وضعیت‌های نشان‌دار است. البته همان گونه که داده‌های فارسی نشان خواهد داد، همین نمای طبیعی فعل و ساخت متناظر بر آن نیز خودبه‌خود و به‌صورت پیش‌فرض محقق نمی‌شوند، بلکه تابع شرایط گفتمانی هستند.

با توجه به تمامی مطالبی که در بالا ذکر آن رفت، رویکرد علی کرافت در ارتباط با تناوب مکانی را می‌توان به شرح زیر جمع‌بندی کرد. کنش‌گر که در بالای زنجیره علی قرار دارد و نشان‌دهنده نقطه آغاز است، در قالب فاعل متجلی می‌شود. از این لحاظ، تمایزی میان ساخت‌های تناوب مکانی وجود ندارد. تمایز اساسی از این قرار است که از میان دو عنصر انتقالی و عنصر مکان، کدام یک به‌عنوان تأثیرپذیر و در نتیجه، نقطه پایان عمل می‌کند و در نهایت، در قالب مفعول متجلی می‌گردد. در حالت بی‌نشان، تأثیرپذیر همان عنصر انتقالی است که به‌طور طبیعی، یعنی بر اساس مشخصات پیش‌فرض حاصل از معنای فعل که رویداد درون فعل را به تصویر می‌کشد، در زنجیره علی قبل از عنصر مکان قرار دارد. البته همان طور که داده‌های فارسی نشان خواهد داد، این حالت بی‌نشان و ساخت مربوط به آن به‌طور خودکار بروز و ظهور پیدا نمی‌کند، بلکه در این گونه موارد نیز پرسش این است که تأثیرپذیر و در واقع نقطه پایان نمای فعل کدام عنصر است یا به‌عبارت دقیق‌تر، ساخت مربوط به حالت بی‌نشان در چه شرایطی مجال ظهور پیدا می‌کند. پس در این میان، تأثیرپذیر است که به‌صورت مفعول متجلی می‌شود. با این حال، یک پرسش بنیادی بسیار جدی مطرح است: از کجا بدانیم که از میان دو عنصر انتقالی و عنصر مکان، کدام یک به‌عنوان تأثیرپذیر عمل می‌کند؟ این پرسش نه بر اساس خود جمله و

1. Force – Dynamic Potential

2. Figure-First Construal



ساخت متناظر بر آن قابل‌پاسخگویی است و نه هیچ یک از مدل‌های معتقد به تأثیرپذیری و تأثیرپذیر، از جمله رویکرد علی خود کرافت (۲۰۱۲)، به آن پاسخ داده است. پس یقیناً باید به داده‌های پیکره‌ای اتکاء کرد، بلکه بتوان پاسخ احتمالی را یافت. حدس اولیه نگارندگان این سطور، حتی پیش از آن که به جزئیات رویکرد کرافت پرداخته شود، این بود که موضوعیت<sup>۱</sup> نقش به‌سزا و تعیین‌کننده‌ای در تناوب مکانی دارد. البته کرافت (همان) اشاراتی گذرا به نقش موضوعیت در تجلی موضوعها دارد، اما هیچ‌گاه به‌صورت جدی و به‌عنوان بخشی بنیادی از رویکرد علی خود به آن نمی‌پردازد، زیرا موضوعیت بخشی از ساختار رویداد نیست. برای مثال، او (۲۰۱۲: ۲۶۲-۲۶۳) بیان می‌کند که امکان دارد موضوعیت آن قاعده‌ای را که طبق آن، فاعل در زنجیره علی قبل از مفعول قرار می‌گیرد، کم‌اثر یا کلاً بی‌اثر کند، یا در جایی دیگر اشاره می‌کند که «همان‌گونه که گیون خود درمی‌یابد، موضوعیت همه چیز را درباره تجلی موضوعها تبیین نمی‌کند... تعاملی میان مشخصات معنایی نقش‌های مشارکت‌کننده (و در نتیجه، ساختار رویداد) و موضوعیت در تعیین ساختار دستوری بند وجود دارد... فعلاً به نقش موضوعیت در تجلی موضوعها اذعان می‌کنم...» (همان: ۱۸۳). به همین دلیل، نمی‌توان موضوعیت را بخشی اساسی از رویکرد علی کرافت دانست.

### ۳-۵- معیار تعیین موضوعیت

همان‌طور که اشاره شد، در مقاله حاضر، حدس اولیه این است که تأثیرپذیر را مفهوم موضوعیت مشخص می‌کند، بدین صورت که از میان دو عنصر انتقالی و عنصر مکان، همانی که موضوع بحث است، به‌عنوان تأثیرپذیر عمل می‌کند و بالطبع در جایگاه مفعول می‌نشیند. به همین منظور و برای این که نشان دهیم آیا داده‌های زبان فارسی این فرضیه را تأیید می‌کنند یا خیر از معیار تعیین موضوعیت گیون<sup>۲</sup> (۲۰۰۱) استفاده شده است؛ او در این خصوص، مفهوم تداوم موضوع<sup>۳</sup> را مطرح می‌کند. تداوم موضوع با توجه به فاصله ارجاعی<sup>۴</sup> سنجیده می‌شود و میزان آن با دو معیار مبتنی بر بافت متنی محاسبه می‌شود. این دو معیار عبارتند از تداوم پیش‌رو<sup>۵</sup> و فاصله پس‌رو<sup>۶</sup>. این معیارها به این مطلب اشاره دارند که مرجع‌های فعال و موضوعی، تمایل به تداوم و پیوستگی بیشتری در گفتمان دارند. این مرجع‌ها به‌طور مکرر و در شکل‌های مختلف دستوری، در گفتمان ظاهر می‌شوند تا ماندگاری خود را حفظ کنند؛ به همین دلیل هر چه تعداد موارد تکرار و اشاره به یک مرجع بیشتر باشد و یا هر چه فاصله ذکرهای مختلف یک مرجع کمتر باشد، آن مرجع موضوعی‌تر است؛ مورد اول به معیار تداوم پیش‌رو و مورد دوم به معیار فاصله پس‌رو اشاره دارد. گیون محدوده این دو معیار را ۱۰ بند قبل و ۱۰ بند بعد از مرجع مورد نظر در نظر می‌گیرد و معتقد است که اگر یک مرجع در ۱۰ بند بعدی بیش از ۲ بار تکرار شود آن مرجع دارای تداوم و موضوعیت بالایی است و هر چه موارد تکرار بالاتر باشد موضوعیت نیز به همان نسبت

1. Topicality
2. Givón
3. Topic Continuity
4. Referential Distance
5. Cataphoric Persistence
6. Anaphoric Distance

بالا می‌رود. اما اگر موارد تکرار ۱ یا ۲ مورد باشد، مرجع مورد نظر دارای تداوم و موضوعیت کم است. گیون همچنین در اشاره به معیار فاصله پس‌رو معتقد است که هر چه فاصله مرجع تا آخرین بیان آن در جملات قبل کمتر باشد پیوستگی و موضوعیت مرجع مورد نظر بالاتر است. گیون ملاک فاصله پس روی ۱ تا ۳ بند را برای موضوعیت بالا و فاصله بیش از ۳ بند را برای موضوعیت کم در نظر می‌گیرد. البته او خود بیان می‌کند که اساساً موضوعیت یک پدیده شناختی است و در نهایت، عوامل شناختی هستند که موضوعیت را مشخص می‌کنند. به بیان دیگر، امکان دارد که دو معیار فوق‌الذکر در مواردی به درستی میزان موضوعیت را نشان ندهند. در داده‌های فارسی نیز با همین موارد روبرو شدیم و مجبور شدیم که به جای شمارش، به سنجش موضوعیت بر اساس عوامل شناختی موجود متوسل شویم.

#### ۴- تحلیل داده‌ها

در این تحقیق صرفاً به بررسی فعل‌های تناوب مکانی گذاشتنی پرداخته خواهد شد. روشن (۱۳۷۷) فعل‌های «پاشیدن، چسباندن، ریختن، بار زدن، پهن کردن (فرش)، انداختن (فرش)، کوبیدن، دوختن (دکمه) و کاشتن» را در گروه فعل‌های گذاشتنی تناوبی قرار می‌دهد. در پژوهش حاضر، این فعل‌ها از پیکره همشهری دو (آل احمد و همکاران، ۲۰۰۹) استخراج و سپس بررسی شده است. از بین این افعال، موردی از تناوب مکانی برای فعل‌های «ریختن، پهن کردن (فرش) و دوختن (دکمه)» مشاهده نگردید. همچنین در این تحقیق علاوه بر موارد فوق، فعل «مالیدن» نیز استخراج و مورد بررسی قرار گرفت که با توجه به مشاهده مواردی از تناوب مکانی، این فعل نیز در طبقه فعل‌های تناوبی قرار گرفت؛ به‌طور خلاصه، فعل‌هایی که در این تحقیق مورد بررسی قرار گرفته‌اند عبارتند از: پاشیدن، چسباندن، بار زدن، کوبیدن، کاشتن، مالیدن و انداختن (فرش و امثال آن). برای رسیدن به داده‌های پژوهش، ابتدا نسخهٔ سرواژه‌بایی شده<sup>۱</sup> پیکره همشهری دو برای یافتن تمام صورت‌های تصریفی فعل‌های پیش‌گفته جستجو گردید. جستجوی مورد نظر، ۱۷۳۰۷ صورت تصریفی مختلف را به‌دست داد. پس از بررسی دستی تمامی موارد و حذف موارد نامرتب، ۱۱۱۲ داده به‌دست آمد. از جمله موارد پرتکرار حذف شده می‌توان به مصادیق غیرتناوبی فعل‌ها اشاره نمود. به‌عنوان نمونه‌ای از کاربرد غیرتناوبی، می‌توان به فعل «کوبیدن» در جملهٔ «او چکش را برداشت و آن را محکم به پنجره کوبید» اشاره کرد؛ مبنای انتخاب این بوده است که یک مکان‌مند<sup>۲</sup> در یک مکان<sup>۳</sup> یا بر روی یک مکان قرار گیرد (ایواتا، ۲۰۰۸). در نهایت، پس از بررسی دستی تمامی ۱۱۱۲ دادهٔ پژوهش به همراه بافت متنی آنها، مشخص شد که داده‌های مورد نظر در ساخت‌های زیر به کار رفته‌اند:

الف: فاعل + عنصر انتقالی (مفعول با یا بدون «را») + عنصر مکان (متمم حرف اضافه) + فعل (۶۲۹ مورد)  
 ۱۰. او زیراندازی (را) روی زمین انداخت.

1. Lemmatized
2. Locatum
3. Location

- (ب) فاعل + عنصر انتقالی (مفعول با یا بدون «را») + فعل (۴۱۸ مورد)  
 ۱۱. او درختی را از سر نوع دوستی کاشته است تا نسل‌های بعدی در سایه‌اش بیاسایند.  
 (ج) فاعل + عنصر مکان (مفعول با «را») + عنصر انتقالی (اسم منضم) + فعل (۳۵ مورد)  
 ۱۲. مادر هر روز صبح باغچه کنار حوض را آب می‌پاشید.  
 (د) فاعل + عنصر مکان (مفعول با «را») + عنصر انتقالی (متمم حرف اضافه «با») + فعل (۸ مورد)  
 ۱۳. برای جلا دادن ظروف برنجی، آنها را با روغن زیتون بمالید.  
 (ه) فاعل + عنصر مکان (مفعول با «را») + فعل (۲۲ مورد)  
 ۱۴. کشاورزان زمین‌ها را به امید باران می‌کارند.

ساخت (الف) و ساخت (ب) در طبقه انتقال مفعولی و ساخت‌های (ج)، (د) و (ه) در طبقه مکان مفعولی قرار می‌گیرند. شاید پرسیده شود که ساخت (ب) فاقد عنصر مکان و ساخت (ه) بدون عنصر انتقالی است، پس چگونه می‌توان اینها را به حساب تناوب مکانی گذاشت. در پاسخ، می‌توان دو دلیل آورد. نخست آن که، در تعدادی از موارد فقدان عنصر انتقالی یا عنصر مکان، این دو عنصر از بافت زبانی قابل‌بازیابی هستند. در نتیجه، در این گونه موارد با ساخت انتقال مفعولی یا ساخت مکان مفعولی مواجه هستیم. دوم آن که، برخی زبان‌شناسان (برای مثال گلدبرگ، ۱۹۹۵) بیان می‌کنند، برخی از افعالی که در ساخت‌های تناوب مکانی شرکت می‌کنند، می‌توانند در ساخت متعدی نیز ظاهر شوند (کشاورزان زمین‌ها را کاشتند/کشاورزان گندم‌ها را کاشتند)؛ البته این افعال از این لحاظ که به کدام یک از دو عنصر انتقالی و عنصر مکان اجازه شرکت در ساخت متعدی می‌دهند، با هم متفاوت هستند (علی آب را زیر درختان پاشید/علی آب را پاشید/علی زیر درختان را پاشید). برخلاف این دسته از زبان‌شناسان، نگارندگان این سطور باور دارند که در قالب معنایی<sup>۱</sup> افعال دارای تناوب مکانی همواره سه نقش مشارکت‌کننده<sup>۲</sup> وجود دارد. برای مثال، فعل «چسباندن» دارای سه نقش مشارکت‌کننده است: چسباننده، چسبانده‌شونده، مکان چسباندن. در مواردی که «چسباننده‌شونده» یا «مکان چسباندن» تظاهر عینی ندارد، یا می‌توان بر اساس اطلاعات بافتی آن را بازیابی کرد یا عنصر محذوف آن قدر فاقد موضوعیت است که مخاطب از دانستن آن بی‌نیاز است یا حتی خود گوینده یا نویسنده از آن مطلع نیست و اطلاع از آن هم ضرورتی ندارد. بنابراین، با توجه به این دو دلیل، امثال ساخت (ب) و (ه) به ترتیب در زمره ساخت انتقال مفعولی و ساخت مکان مفعولی قرار می‌گیرند و در مواردی که مخاطب نیازی به دانستن عنصر مکان یا عنصر انتقالی ندارد، با مصادیق حاد تناوب مکانی روبرو هستیم.

مطابق با رویکرد علی، تعبیر ما از تأثیرپذیری عناصر موجود در یک رویداد است که باعث انتخاب یکی از گونه‌های تناوب مکانی می‌شود؛ به این صورت که اگر تعبیر ما منطبق بر حالت بی‌نشان باشد، یعنی هنگامی که طبق معنای فعل، در زنجیره علی، عنصر انتقالی قبل از عنصر مکان قرار دارد، در این صورت، عنصر انتقالی تأثیرپذیر و نقطه پایان نمای فعل است و در نتیجه، در قالب مفعول متجلی می‌گردد. اما چنان چه تعبیر ما

1. Semantic Frame  
 2. Participant Role

تمایز از حالت بی‌نشان باشد، یعنی بر خلاف نمای طبیعی فعل که ماحصل هسته معنایی فعل است، به جای عنصر انتقالی، عنصر مکان تأثیرپذیر و نقطه پایان نمای فعل باشد، آن گاه عنصر مکان به صورت مفعول ظاهر می‌شود. همان گونه که قبلاً نیز اشاره شد، فرض نگارندگان سطور حاضر این است که بین مفهوم تأثیرپذیری و عامل موضوعیت ارتباط نزدیکی وجود دارد، بنابراین میزان تأثیرپذیری عناصر موجود در یک رویداد را می‌توان بر اساس وضعیت موضوعیت آنها مشخص کرد. به همین منظور و برای این که نشان دهیم آیا داده‌های زبان فارسی، این فرض را تأیید می‌کنند یا خیر، از معیار تعیین موضوعیت گیون (۲۰۰۱) (تداوم پیش‌رو و فاصله پس‌رو) استفاده شده است. با توجه به این دو معیار، میزان موضوعیت عنصر انتقالی و عنصر مکان در بندهای قبلی و بعدی مورد بررسی قرار گرفت و بر این اساس میزان موضوعیت مشخص گردید (در مثال‌ها، عنصر انتقالی با خط ممتد و عنصر مکان با خط منقطع نشان داده شده‌اند):

۱۵. خرس یکی از گرفتاری‌های گردشگران و تپه نوردان به‌شمار می‌رود که با مزاحمت‌ها و ورود بی‌اجازه به کمپ، دردسرهایی را برایشان ایجاد می‌کند (۱۰). به همین سبب، اغلب کسانی که برای گردش و پیک‌نیک به مناطق طبیعی می‌روند (۹)، افشانه فلفل قرمز برای مقابله با خرس به همراه می‌برند (۸). چنانچه خرس حمله کند (۷)، می‌توان با پاشیدن فلفل قرمز روی بینی و چشم‌های او، حمله‌اش را دفع کرد (۶). اما تام اسمیت، بیولوژیست و زمین‌شناس آمریکایی، کشف تکان‌دهنده‌ای کرده است (۵). او ثابت کرده (۴) که چنانچه از این اسپری‌ها به درستی استفاده نشود (۳)، خود به‌وسیله‌ای برای جلب خرس‌ها تبدیل خواهد شد (۲). ماندن بقایای اسپری روی لباس، چادر و دیگر وسایل، خرس‌ها را به محل هدایت خواهد کرد (۱). **تام اسمیت مقداری از اسپری را روی سنگ‌های ساحل رودخانه پاشید** و به زودی مشاهده کرد (۱) که سر و کله یک خوک ماده و بچه‌اش پیدا شد (۲) که حریصانه ریگ و سنگ‌های ساحل رودخانه را بو می‌کشیدند. (۳) اسمیت می‌گوید (۴) خرس‌ها دارای شامه‌ای هستند (۵) که قادرند بوی اسپری را از بیش از یک چهارم مایل (حدود ۴۰۰ متر) بفهمند. (۶) در واقع بقایای اسپری در محل چادر، خطری جدی برای کسانی که بعداً تا چند هفته بعد در آن محل چادر می‌زنند، به حساب می‌آید (۷) و می‌تواند خطر جدی برای گردشگران ایجاد کند (۸). اسمیت معتقد است (۹) که باید از این اسپری تنها در مواقع ضروری و با احتیاط استفاده کرد. (۱۰)

فاصله پس‌روی عنصر انتقالی یعنی «اسپری»، برابر با ۱ است یعنی این موضوع بلافاصله در بند قبلی ذکر شده است همچنین تداوم پیش‌روی این موضوع برابر با ۴ است یعنی ۴ بار در ده بند بعدی ذکر شده است. به همین دلیل، می‌توان گفت که این عنصر دارای درجه موضوعیت بسیار بالایی است. بر خلاف عنصر انتقالی، عنصر مکان موضوعی نیست زیرا فاقد فاصله پس‌رو است و حتی در ده بند قبلی نیز ذکر از آن به میان نیامده است. علاوه بر این، تداوم پیش‌روی این موضوع نیز تنها یک بار بوده است. با توجه به این که در این مثال، «اسپری» موضوعیت دارد، بنابراین بیشتر بحث اعمال نیرو بر عنصر انتقالی مطرح است تا عنصر مکان، زیرا همان طور که از بافت نیز مشخص است، بیشتر پاشیدن «اسپری» مدنظر است تا پاشیدن بر «سنگ‌های ساحل رودخانه». در اینجا، آنچه اهمیت دارد، انتقال نیرو از کنش‌گر به عنصر انتقالی است و نه عنصر مکان. از این رو، عنصر انتقالی است که به‌عنوان تأثیرپذیر عمل می‌کند و نه عنصر مکان. چنین تعبیری از عنصر تأثیرپذیر

در ساختار رویداد که مبتنی بر مفهوم موضوعیت است، منطبق بر نمای طبیعی فعل «پاشیدن» است. این نما حاصل هسته معنایی فعل است؛ در هر «پاشیدنی»، به‌طور طبیعی آنچه پاشیده می‌شود، در درجه نخست تحت‌تأثیر کنش «پاشیدن» است که از کنش‌گر یعنی «پاشنده» سر می‌زند. در بافت مثال (۱۵)، با توجه به نوع موضوعیت، تعبیر نویسنده و خواننده به‌عنوان کاربران زبان از تأثیرپذیر هم‌راستا با نمای طبیعی فعل «پاشیدن» است. به سخن دیگر، با یک تعبیر عینی روبرو هستیم، یعنی تعبیر کاربر زبان منطبق بر واقعیت بیرونی است. چنین تعبیری باعث می‌شود که عنصر انتقالی در جایگاه مفعول بنشیند و نه عنصر مکان، زیرا در این حالت عنصر مکان خارج از نمای فعل قرار دارد و به‌صورت متمم حرف اضافه ظاهر می‌شود. همان‌گونه که در مثال (۱۵) مشاهده می‌شود، اصلاً بحث خوانش کلی/جزئی در میان نیست. بی‌تردید بخشی از اسپری پاشیده شده است و بر همه سنگ‌های ساحل رودخانه اسپری پاشیده نشده است؛ هم عنصر مکان هم عنصر انتقالی هر دو دارای خوانش جزئی هستند. اصولاً داده‌های زبان فارسی گویای آن است که بحث کلی و جزئی تابع اطلاعات فراهم‌شده توسط بافت زبانی و دانش دائرةالمعارفی ما است و ارتباطی با ساخت انتقال مفعولی و ساخت مکان مفعولی ندارد. این امر در مورد سایر مثال‌های مقاله حاضر نیز صدق می‌کند.

همان‌گونه که پیش از این گفته شد، گیون (۲۰۰۱) بیان می‌کند که موضوعیت در درجه نخست و بیش از هر چیز دیگری یک امر شناختی است. بنابر نظر گیون، دو معیار تداوم پیش‌رو و فاصله پس‌رو تنها روش‌های اکتشافی برای تعیین موضوعیت هستند و ملاک اصلی و نهایی در تعیین موضوعیت عوامل شناختی است. این موضوع در مورد بسیاری از داده‌های این تحقیق نیز صدق می‌کند، به همین دلیل در تحلیل داده‌های این تحقیق نیز، عوامل شناختی مدنظر بوده است.

۱۶. صدابردار شبکه چهارم، توان دیدن خون و جراحی و اطلاق عمل را ندارد، او از اتاق سبز می‌گریزد، یکی از دستیاران دکتر پورمند، محلول شیمیایی نگهدارنده را وارد کیسه نایلونی حاوی کبد می‌کند (۱۰)، گروه پزشکی دانشگاه شیراز منتظرند (۹) تا کبد اهدایی به شیراز انتقال یابد (۸). خانم رامیار مسئول اتاق عمل با واسواس خاصی وسایل مورد نیاز جراحی را به دکتر ماندگار می‌دهد (۷)، او در عین کار تلاش دارد (۶) تا از نزدیک شدن افراد دیگر به محوطه استریلیزه لوازم جراحی جلوگیری کند (۵). عکاس روزنامه سعی کرد (۴) چند بار از نزدیک تصویر لحظه‌ها را ثبت کند (۳)، اما هر بار با نگاه نگران او مواجه می‌شد (۲). ساعت ۷/۳۰ عصر - کلیه‌ها داخل کلمن حاوی یخ قرار می‌گیرند (۱)، دکتر عالی نژاد مسئول هماهنگی تیم جراحی قلب، با وسواس کلمن حاوی کلیه‌ها را با نوارچسب کاغذی می‌چسباند، او لحظه‌ای درنگ نمی‌کند (۱)، آمبولانسی قرار است (۲) او را به فرودگاه منتقل کند (۳)، همکاران او در شیراز درصدد هستند (۴) به بیمار جوان، زندگی دوباره بخشند (۵). دکتر پورمند و دستیارانش به همراه کلیه‌های اهدایی به سوی بیمارستان سینا به راه می‌افتند (۶)، به هر طرف می‌نگری (۷)، سرعت، دقت و وسواس کار را در وجود آنان می‌یابی (۸). دکتر ماندگار کم‌کم به مراحل پایانی پیوند قلب نزدیک می‌شود (۹)، نبی‌الله با آرامش خاطر، خود را به این گروه پزشکی سپرده (۱۰) تا بار دیگر آفتاب، ساحل، دریا و جنگل را تجربه کند. مونیاتور، ضربان هماهنگ قلب پیوندی را نشان می‌دهد، دستگاه ریه

و قلب مصنوعی به تدریج در حال خارج شدن از سیستم پمپاژ مصنوعی است، همه چیز آرام آرام به پایان می‌رسد.

در این مثال، تنها یک بار و به صورت پس‌رو، از «کلمن حاوی کلیه‌ها»، سخن به میان آمده است. تداوم پیش‌روی این عنصر صفر است، و این در حالی است که گیون (۲۰۰۱) تأکید می‌کند که در تشخیص موضوعیت، تداوم پیش‌رو از فاصله پس‌رو قابل اطمینان‌تر است، بنابراین مطابق با معیار گیون، عنصر مکان، یعنی «کلمن حاوی کلیه‌ها»، فاقد موضوعیت است، اما با توجه به دانش و شناختی که از عمل پیوند اعضاء داریم، می‌دانیم که خنک نگه‌داشتن عضو پیوندی و سالم رساندن آن به بیمار گیرنده عضو، از ضروریات این عمل است، پس با توجه به اهمیت و حساسیت این موضوع و علی‌رغم عدم تکرار این عنصر در بندهای بعدی، این عنصر در صحنه حضور دارد و به همین دلیل دارای موضوعیت موقعیتی است. در این مثال، چون بیشتر تأکید بر خوب چسباندن «کلمن» و خنک نگه‌داشتن آن مطرح است تا چسباندن «نوار چسب کاغذی»، بنابراین می‌توان گفت که عنصر مکان تأثیرپذیرتر از عنصر انتقالی است. این موضوع باعث می‌شود تا عنصر مکان در نقش مفعول ظاهر شود و عنصر انتقالی که در زنجیره علی، قبل از این عنصر قرار گرفته است در نقش متمم حرف اضافه نمود پیدا کند. از این‌رو، به جای این‌که نوشته شود «دکتر عالی‌نژاد مسئول هماهنگی تیم جراحی قلب، با وسواس نوارچسب کاغذی را روی کلمن حاوی کلیه‌ها می‌چسباند»، نوشته شده است «دکتر عالی‌نژاد مسئول هماهنگی تیم جراحی قلب، با وسواس نوارچسب کاغذی را با نوارچسب کاغذی می‌چسباند». در چنین مواردی، با تعبیری ذهنی روبرو هستیم، یعنی واقعیت بیرونی در پس‌زمینه قرار می‌گیرد و فعل و انفعالات درون نظام مفهوم‌سازی کاربر زبان، پیش‌زمینه‌سازی می‌شود، کاربری که در درجه نخست یک مفهوم‌ساز است و سپس یک کاربر زبان. در این صورت، در زنجیره علی که نمایان‌گر مفاهیم نیرومحرکه است، عنصر مکان نقش تأثیرپذیر را ایفاء می‌کند و به‌عنوان نقطه پایان نمای فعل تلقی می‌شود و در نتیجه، در جایگاه نحوی مفعول متجلی می‌گردد.

در تحلیل برخی از داده‌های تحقیق، چه در ساخت انتقال مفعولی چه در ساخت مکان مفعولی، با مواردی از موضوعیت بالقوه روبرو بودیم تا موضوعیت بالفعل؛ در موضوعیت بالفعل، بافت زبانی به‌گونه‌ای پیش می‌رود که می‌توان به وضوح موضوعیت را مشاهده کرد، اما در موضوعیت بالقوه، موضوعیت به‌صورت بالفعل قابل رؤیت نیست، یعنی بافت به‌گونه‌ای رقم نخورده است که بتوان آشکارا موضوعیت عنصر انتقالی یا عنصر مکان را دید. در این گونه موارد، با توجه به حضور عامل یا عواملی در بافت زبانی یا با توجه به موقعیت گفتمانی، می‌توان پذیرفت که موضوعیت یک عنصر نسبت به دیگری به مراتب بیشتر است. در مثال زیر به‌عنوان موردی از ساخت انتقال مفعولی، ذکری از «کاسه آب» به‌عنوان عنصر انتقالی در بافت زبانی قبل و بعد، به میان نیامده است. به عبارت دیگر، مطابق با دو معیار فاصله پس‌رو و تداوم پیش‌رو، عنصر انتقالی در این مثال فاقد موضوعیت (بالفعل) است، اما چون موقعیت بیان شده در شرایط جنگ رخ داده است و با توجه به اینکه ریختن آب پشت سر مسافر و بعد از رهسپار شدن او، به‌عنوان یک فرهنگ و آئین ایرانی، شگون دارد و به معنای سالم برگشتن مسافر است، پس می‌توان گفت با توجه به موقعیت حاکم در این مثال، عنصر انتقالی یعنی «کاسه آب» دارای

موضوعیت بالقوه است و موضوعیت بیشتری نسبت به «زمین» یا «پشت پا» دارد. به سخن دیگر، در این مورد موضوعیت تابع دانش دائرةالمعارفی است و نه نوع شکل‌گیری بافت زبانی. از این رو، به جای تکیه بر معیارهای کمی تعیین موضوعیت، باید در مواردی که با موضوعیت بالقوه روبرو هستیم، به عوامل شناختی رجوع کنیم.

۱۷. اولین بار، وقتی به فکر جنگ افتادم که فهمیدم دلم برای پدرم تنگ شده؛ ۷-۶ ساله بودم و بعد از دو ماه تحمل، نمی‌توانستم به روی خودم نیاورم که جای یک نفر در خانه ما خالی است. از همان موقع، نام جزیره مجنون هم به دانسته‌هایم افزوده شد و سعی کردم بفهمم که چرا نام آن جزیره را مجنون گذاشته‌اند. مدتی بعد، نام سندیج و مریوان را هم یاد گرفتم؛ شاید یک هفته بعد از روزی که برادرم و آقا مرتضی، پسر همسایه‌مان راه افتادند و من کاسه آب را به جای آنکه روی زمین بپاشم، واقعاً پشت پیشان پاشیدم و آنها مجبور شدند لباس‌های خیسشان را عوض کنند. بعد از چند ماه که عکس‌هایشان را به ارمغان آوردند، فهمیدم که آرپی‌جی چه شکلی است و فهمیدم که برف می‌تواند آنقدر ببارد که وقتی خواستی از آن رد شوی تا بالای زانوهایت را بپوشاند. آن روزها، من یک وجه مشترک با برادرم پیدا کرده بودم. انگار به من احساس عجیبی می‌داد. انگار وقتی به شلوار کردی بچگانه‌ای که برایم سوغات آورد بود، نگاه می‌کردم، می‌توانستم بفهمم که آن همه سختی و ناراحتی، به باقی ماندن کردستان روی نقشه ایران می‌ارزد.

مطلبی که در بالا عنوان شد، در مورد ساخت مکان مفعولی نیز صدق می‌کند. در مثال زیر نیز اگر چه عنصر مکان «جلوی خانه»، به وضوح در بافت زبانی پیشین و پسین بیان نشده است، اما در این مثال یک کوچه و وقایع مربوط به آن مانند «ایستادن جلوی در»، «تصمیم برای زنگ زدن» و «بیرون آمدن یکی از همسایه‌ها» به تصویر کشیده شده است. با توجه به موقعیت‌ها و جملات بیان شده در ارتباط با کوچه و فضای آن، مشخص است که «جلوی خانه» به‌عنوان بخشی از این فضا نسبت به «آب»، برای ذهن خواننده در دسترس‌تر و در نتیجه موضوعی‌تر است. به همین دلیل است که از جمله «می‌خواست آب را جلوی خانه بپاشد» استفاده نشده است.

۱۸. سعید یک روز صبح که عازم مدرسه بود، درست در مقابل خانه پلاک بیست، یعنی خانه زنگ‌دار ایستاد. جلوی پایش یک توپ لاستیکی دو برابر یک گردو، از آنهایی که بزنی زمین تیز هوا می‌رود، پیدا کرد. نو بود. آن را برداشت. سبک سنگین کرد. رنگارنگ بود، زرد و سرخ و سبز. می‌خواست زنگ بزند و به سرعت دور شود که ناگافل یکی از همسایه‌ها بیرون آمد. می‌خواست جلوی خانه را آب بپاشد پسرک خودش را جمع کرد. توپ در دستش بود. همیشه آرزو داشت که چنین توپ سرکشی داشته باشد. همین طور که داشت با خودش فکر می‌کرد، نگاهش به پلاک خانه افتاد. شماره بیست، نمره بیست، پلاکش هم بیسته. اما ما چی؟ پلاک هشت. نمره حساب هفت. نمره دیکته دوازده. جغرافی ... باشه، حساب شما باشه برای بعد. مدرسه‌اش داشت دیر می‌شد. گفت: چه‌طوره توپ رو به دیوار خونه بکوبم تا این طوری عوض زنگ زدن رو در آورده باشم. اگر به این دیوار کهنه توپ بخوره، چه خاکی به هوا بلند بشه. عجله داشت. آماده شد و تمام نیروش را جمع کرد. بعد ایستاد و گفت: این هم سهم امروز فضول‌ها. با تمام قدرت توپ بی‌قرار را به دیوار کوبید.

همچنین در برخی دیگر از موارد نیز، ممکن است به‌طور کلی گفتمان حول یک موضوع و عنصر خاص بچرخد، اما در یک مقطع خاص از گفتمان، عنصری دیگر موضوعیت پیدا کند و به‌عنوان موضوع جدید در آن مقطع گفتمانی به‌صورت موضعی برجسته شود که در این صورت نیز معیار فاصله پس‌رو یا تداوم پیش‌رو چندان مؤثر نخواهد بود.

۱۹. اگر در سه راه جمهوری به جای دریل اتاق عمل، دریل صنعتی شارژی گذاشته‌اند برای این است که بیمارستان سفارش می‌دهد. بیمارستان بدبخت پول ندارد لاقلاً یک دریل ترک بخرد چون ۵ میلیون تومان پول می‌خواهد. برای همین از دریل صنعتی استفاده می‌کند که ۶۰ هزار تومان بیشتر نمی‌شود (۱۰). مریض‌های ما را خدا نگه داشته آقای مطلق (۹). می‌دانید (۸) دریل صنعتی یعنی چه (۷)؛ اولاً که این دریل‌ها را به خاطر اینکه کاربری اتاق عمل ندارد (۶) نمی‌توان استریل کرد (۵). پزشک مجبور می‌شود (۴) دریل را با فرمالین استریل کند (۳). فرمالین هم استریل کننده‌ای قوی نیست (۲)؛ مثلاً (Ø) ویروس ایدز را از بین نمی‌برد (۱). **فرمالین را روی دریل می‌مالند** اما بعد نمی‌توان مته را شست (۱) چون موتورش می‌سوزد، (۲) بنابراین نتیجه این می‌شود (۳) که دریل را از مغز استخوان این بیمار بیرون می‌کشند (۴) و با فرمالین آن را فرو می‌کنند داخل مغز استخوان بیمار بعدی و همین‌طور بیمار بعدی و بیمار بعدی. (۵) از این گذشته، دور چرخش این دریل‌ها اصلاً قابل کنترل نیست. (۶) بدتر باعث شرحه شرحه شدن استخوان می‌شود. (۷) شما مطمئن هستید؟ (۸) بیا بید (۹) هر بیمارستانی که دلتان می‌خواهد (۱۰) شما را ببرم با چشم خودتان ببینید. بیمارستان‌های معتبر ما تنها دو تا پیچ گوشتی دارند و یک پلاک خم کن دستی؛ یعنی شما که به‌عنوان تکنیسین از طرف شرکت به اتاق عمل می‌روی، باید همه چیز را با خودت برداری و ببری.

در این مثال که نمونه‌ای از ساخت انتقال مفعولی است، عنصر مکان (دریل)، با فاصله پس‌روی کم‌تر از ۳ و تداوم پیش‌روی ۶ مورد، موضوع اصلی پاراگراف است، اما در بخشی از گفتار، عنصر انتقالی (فرمالین) به صورت مقطعی برجسته شده و موضوعیت می‌یابد (از سه بند قبل از ساخت انتقال مفعولی تا خود ساخت). این موضوعیت مقطعی، باعث نمود این عنصر به‌صورت مفعول، در آن بخش از گفتار می‌شود. در این پاراگراف نیز، صحبت از «دریل» و استفاده از آن در اتاق عمل است، اما زمانی که موضوع استریل کردن «دریل» پیش می‌آید، «فرمالین» موضوعیت می‌یابد و در این مقطع نقش پررنگ‌تر و برجسته‌تری را به خود می‌گیرد. «فرمالین» موضوعیت خود را تا ساخت انتقال مفعولی حفظ می‌کند. این موضوع به خصوص در بندهای اول و دوم قبل از ساخت انتقال مفعولی کاملاً مشخص است. در این بندها تنها بحث از «فرمالین» به‌عنوان استریل‌کننده‌های ضعیف است و ذکر آن از «دریل» به میان نیامده است. در نتیجه به‌عنوان عنصر مورد بحث، در نقش مفعول ظاهر می‌شود. بعد از ساخت انتقال مفعولی، موضوع بحث تغییر کرده و «دریل» مجدداً موضوعیت می‌یابد. نکته مهم در خصوص مثال (۱۹) از این قرار است که مشخص نیست، آیا همه «فرمالین» موجود بر «دریل» مالیده می‌شود یا بخشی از آن، زیرا بافت زبانی اطلاعات کافی فراهم نمی‌کند و ساخت انتقال مفعولی نیز در این زمینه یاری‌رسان نیست، یعنی قرار گرفتن «فرمالین» به‌عنوان عنصر انتقالی در جایگاه



نحوی مفعول یا همراه شدن آن با «را» چیزی به ما نمی‌گوید. تا آنجا که به «دریل» در مقام عنصر مکان مربوط می‌شود، علی‌رغم اینکه این عنصر در جایگاه متمم حرف اضافه قرار دارد، دانش دائرةالمعارفی، یعنی اینکه بحث استریل کردن مطرح است، و اطلاعات بافتی مبنی بر اینکه «اما بعد نمی‌توان مته را شست»، نشان می‌دهد که بر همه «دریل» فرمالین مالیده می‌شود. این امر در مورد ساخت مکان مفعولی نیز صدق می‌کند. داده‌های این تحقیق نشان می‌دهند که تظاهر عنصر مکان در جایگاه مفعول، به معنای خوانش کلی این عنصر نیست. به عنوان مثال، در نمونه‌های زیر که برگرفته از پیکره مورد مطالعه می‌باشد، قرار گرفتن عنصر مکان در جایگاه مفعول، لزوماً به این معنا نیست که تمام ظرفیت و یا تمام سطح این عنصر تحت تأثیر رویداد بوده است.

۲۰. در تابوت را بستند و آن را میخ کوبیدند.

۲۱. روی پاکت نامه را تمبر چسباندند و آن را در صندوق پست انداختند.

۲۲. دستانم را پاک کردم و دست آخر، اطراف محل را مقداری خون پاشیدم.

۲۳. از نظر اقتصادی به صرفه نیست که کشتی به این بزرگی را مقدار کمی کالا بار بزنند.

در مثال (۲۰)، «در تابوت» به عنوان عنصر مکان در نقش مفعول ظاهر شده است، اما این بدان معنا نیست که تمام سطح «در تابوت» میخ کوبی شده است، بلکه به این مفهوم است که «در تابوت» تا اندازه‌ای میخ کوبی شده است که از باز نشدن آن اطمینان حاصل شود. در مورد مثال (۲۱) نیز بر روی تمام سطح «پاکت نامه»، «تمبر» چسبانده نشده است بلکه تنها به تعدادی بر روی آن «تمبر» چسبانده شده که مطابق با تعرفه خدمات پستی، ارسال آن صورت پذیرد. این مطلب در مورد مثال‌های (۲۲) و (۲۳) نیز صدق می‌کند. در مثال (۲۳)، استفاده از عبارت «کشتی به این بزرگی» برای اشاره به ظرفیت بسیار زیاد عنصر مکان در برابر عبارت «مقدار کمی کالا»، برای اشاره به حجم کم عنصر انتقالی، نشان می‌دهد که عنصر مکان «کشتی» با ظرفیت کامل بارگیری نشده است و خوانش کلی ندارد. پس خوانش کلی/جزئی ربطی به ساخت تناوب مکانی ندارد و تابع اطلاعات بافتی و دانش دائرةالمعارفی است.

با در نظر گرفتن عوامل شناختی و در اولویت قرار دادن این عوامل نسبت به معیارهای کمی تداوم پیش‌رو و فاصله پس‌رو، به تحلیل داده‌ها اقدام شد. در زیر به تعدادی از این موارد اشاره می‌شود.

۲۴. همچنین از حاضران خواسته می‌شود تا کسی زیر درختان کهنسالی که در آنجا هست نرود و آن مکان برای برپایی جایگاه سخنرانی خالی بماند. پس از این دستور، همه مرکب‌ها متوقف (۱۰) و مردمان پیاده می‌شوند (۹). آن‌گاه برای توقف سه روزه خیمه می‌زنند (۸). شدت گرما در اثر حرارت آفتاب و داغی زمین به حدی است (۷) که مردم و حتی خود آن حضرت گوشه‌ای از لباس خود را بر سر انداخته (۶) و گوشه‌ای از آن را زیر پای خود قرار داده‌اند (۵). از طرف دیگر، پیامبر (ص) چهار نفر از اصحاب خاص خود، یعنی مقداد، سلمان، ابوذر و عمار را فراخوانده (۴) و به آنان دستور داده‌اند (۳) تا جایگاه سخنرانی را در زیر درختان بلند آماده کنند (۲). آنان خارهای زیر درختان را می‌کنند (۱)، زیر درختان را آب می‌پاشند، آنجا را جارو می‌زنند (۱)، سپس سنگ‌های ناهموار را از آنجا جمع می‌کنند (۲). بعد از آن در زیر درختان، روی شاخه‌ها پارچه‌ای می‌افکنند (۳) تا سایبانی از آفتاب باشد (۴). سپس در زیر سایبان، سنگ‌ها را روی هم می‌چینند (۵) و از رواندازهای شتران و سایر

مرکب‌ها کمک می‌گیرند (۶) و منبری به بلندی قامت آن حضرت ساخته می‌شود (۷) و روی آن را با پارچه‌ای می‌پوشانند (۸). منبر را طوری برپا کرده‌اند (۹) که نسبت به جمعیت در وسط قرار بگیرد (۱۰) و پیامبر (ص) هنگام سخنرانی بر مردم مشرف باشند تا صدای حضرتش به همه برسد و همه ایشان را ببینند.

در این مثال که نمونه‌ای از ساخت مکان مفعولی است، «آب» یا عنصر انتقالی به شدت غیرموضوعی است، زیرا هم فاصله پس‌رو و هم تداوم پیش‌روی این عنصر صفر است. عنصر مکان با فاصله پس روی ۱ و تداوم پیش‌روی ۳، یک عنصر موضوعی است. با توجه به موضوعیت عنصر مکان در این مثال، بیشتر تأثیر کنش‌گر بر عنصر مکان مدنظر است تا عنصر انتقالی. این موضوع در جمله‌های قبل و بعد نیز کاملاً مشهود است، زیرا در این جمله‌ها نیز کنش‌گر کارهایی را در رابطه با عنصر مکان انجام می‌دهد. با توجه به این که در این مورد، بحث انتقال نیرو بر عنصر مکان مطرح است، این عنصر به‌عنوان هدف کنش، در نمای فعل قرار گرفته و به‌عنوان آخرین عنصر نما، در نقش مفعول تجلی می‌یابد. در اینجا نیز تعبیری ذهنی از زنجیره علی وجود دارد که سازگار با واقعیت بیرونی نیست. در دنیای بیرون، همواره انتقال نیروی «پاشنده» در مقام کنش‌گر در وهله نخست به «پاشنده‌شونده» به‌عنوان تأثیرپذیر متعارف و سرنمون در کنش «پاشیدن» است، اما در بافت مثال (۲۴)، موضوعیت عنصر مکان و عدم موضوعیت عنصر انتقالی سبب شده است که عنصر مکان عنصر انتقالی را به‌عنوان تأثیرپذیر و نقطه پایان متعارف و سرنمون به حاشیه براند و خود جایگزین آن شود. نکته جالبی که در خصوص نمونه‌های امثال (۲۴) به چشم می‌خورد، از این قرار است که مفعول متعارف (مثلاً آب) بدون «را» می‌آید و ظاهراً منضم به فعل است و «را» در کنار عنصر مکان قرار دارد. خوب به این نوع مثال‌ها که می‌نگریم، در می‌یابیم که با یک ساخت دومفعولی مواجهیم؛ هم «آب» و هم «زیر درختان» به‌عنوان مفعول عمل می‌کنند. یقیناً «آب» مفعول «پاشیدن» است و تقریباً بی‌تردید «زیر درختان» نیز مفعول فعل «پاشیدن» است. این پدیده مطالعه دقیق‌تر و جامع‌تری را می‌طلبد که از حوصله بحث مقاله حاضر خارج است. به همین دلیل، فعلاً به تبعیت از ساخت‌های دو مفعولی، «زیر درختان» و امثال آن را مفعول اول می‌نامیم و «آب» و مانند آن را، مفعول دوم می‌نامیم. ۳۵ مورد از داده‌های این تحقیق دارای چنین ساختی هستند که در زیر به تعدادی از آنها اشاره شده است:

۲۵. درناها به وسیله نوک بزرگ و درازی که دارند، پشت گردن خود را گل می‌مالند.

۲۶. سال گذشته ۴۰ هکتار را نهال کاشتیم.

۲۷. بعد از اتمام کار نقش‌ها را رنگ پاشیدم.

۲۸. می‌خواست جلوی خانه را آب بپاشد که ناگافل یکی از همسایه‌ها آمد.

۲۹. بالاخره کسانی که قرار بود در خانه‌های ۶۰-۵۰ متری زندگی کنند، باید زیر پایشان را فرش می‌انداختند. همان‌گونه که پیش از این گفته شد، در برخی از موارد ساخت انتقال مفعولی و ساخت مکان مفعولی، به ترتیب عنصر مکان یا عنصر انتقالی محذوف است. در این موارد، یا عنصر بیان نشده به شدت غیرموضوعی است و به همین دلیل نمود نحوی پیدا نمی‌کند و یا اینکه وجود عنصر بیان نشده از بافت زبانی قابل استنباط است، اما چون بسیار غیرموضوعی است، تجلی صورتی نمی‌یابد.

۳۰. گفت: «کارم که معلومه کشاورزم، هفته‌ای یکبار ۱۲ ساعت برای کفشداری میرم. اصلاً به عشق کفشداری آقا، هفته‌ها و ماه‌ها و سال‌ها رو می‌گذروم به عشق آقا کشاورزی می‌کنم، این باغ رو که می‌بینی همش به عشق آقا امام رضا(ع) است. اگر زمینی را کاشته‌ام یا جایی را آباد کرده‌ام به خاطر آقا است. توتستان تو جاده، به طول سه کیلومتر همه رو خودم کاشتم و وقف آقا امام رضا(ع) کردم. اصلاً من زندگی می‌کنم به عشق آقا» و بعد سرش را دوباره پائین انداخت.

در این مثال که نمونه‌ای از ساخت مکان مفعولی بدون عنصر انتقالی است، بحث از کاشتن زمین و آباد کردن آن به عشق امام رضا است، بنابراین «توتستان» به‌عنوان بخشی از «زمین‌ها» و «باغ‌هایی» که آباد شده است موضوعیت دارد. در این مثال، عنصر انتقالی «توت» به شدت غیرموضوعی اما در عین حال قابل استنباط است، زیرا اگرچه ذکر آن از آن به میان نیامده است، اما خواننده یا شنونده با خواندن یا شنیدن نام «توتستان»، متوجه می‌شود که گوینده در محل مورد نظر «توت» کاشته است.

۳۱. محلول کلرید آلومینیوم در الکل اتیلیک: این محلول که باید توسط پزشک تجویز شود، اولین گام درمانی و اولین انتخاب برای تعریق مفرط دست‌ها، زیربغل و پاها است. روش استفاده: محلول را به محل مورد نظر مالیده و به مدت ۶ تا ۸ ساعت آن را نشوید. قبل از مصرف باید پوست محل، کاملاً خشک باشد. اگر پوست مرطوب باشد ممکن است تحریک شدید ایجاد شود. محلول را شب‌ها بمالید و صبح کاملاً بشوید. این محلول برای موارد تعریق خفیف تا متوسط مناسب است. ولی در صورت مصرف طولانی مدت محلول، تأثیرش کم می‌شود.

در مثال (۳۱)، با دو مورد از ساخت انتقال مفعولی روبرو هستیم؛ در مورد اول «محلول را به محل مورد نظر مالیده»، عنصر مکان «محل مورد نظر»، در جمله ذکر شده است اما در مورد دوم «محلول را شب‌ها بمالید»، علی‌رغم اینکه عنصر مکان «پوست» در جملات قبلی ذکر شده است، اما ذکر آن در این مورد به میان نیامده است. علت این است که در مورد دوم، عنصر مکان به شدت غیرموضوعی است زیرا در این مورد صحبت از این است که محلول چه زمانی مالیده و شسته شود و محلول برای کدام نوع تعریق مناسب است.

۳۲. در سال ۱۹۸۵ کشاورزان انگلیسی ۲۰۰ هکتار زمین را به کشت گل گاوزبان اختصاص دادند. به‌طوری‌که مزارع اطراف شهرها مستور از گل گاوزبان به رنگ آبی گردید که مسافران را هنگام عبور از جاده‌های کنار مزارع دچار شگفت‌زدگی کرد. یکی از کشاورزان انگلیسی که اقدام به کشت این گیاه کرده است، در این ارتباط می‌گوید: گل گاوزبان یک محصول جالب جهت کشت است، زیرا هم از لحاظ اقتصادی قابل توجه است و هم یک محصول طبی بسیار مهم است. او همچنین اظهار می‌دارد که گل گاوزبان می‌تواند رابطه خوب مردم با کشاورزان را افزایش دهد، چون گل آن رنگی و چشمگیر بوده و نشان می‌دهد که زارعین فقط دنبال کشت غلات نیستند، بلکه محصولات مهم دیگری را هم می‌کارند. ترکیبات این گیاه دارای مقدار زیادی پتاسیم و کلسیم ترکیب شده با اسیدهای معدنی است. ساقه و برگ‌های این گیاه مقداری نمک‌های موسیلاژ دارند که هنگام جوشاندن و پختن به نیترات و نمک‌های معمولی تبدیل می‌شوند.

در مثال (۳۲) نیز، وجود عنصر مکان «مزارع اطراف شهرها» از پیش مسلم فرض شده است و برای مخاطب قابل استنباط است. در این مثال نیز تمرکز بحث بر روی عنصر انتقالی «محصولات مهم از جمله گل گاوزبان» بوده است، و به دلیل غیرموضوعی بودن عنصر مکان ذکر آن از آن به میان نیامده است. در بین داده‌ها، با موارد حادی از ساخت انتقال مفعولی و ساخت مکان مفعولی نیز مواجه شده‌ایم. در مثال (۳۰) به‌عنوان موردی از ساخت مکان مفعولی، عنصر انتقالی «توت»، از جمله قابل استنباط و به عبارتی قابل بازیابی است، اما در موارد حادِ مربوط به این ساخت، عنصر انتقالی غیرقابل بازیابی و در نتیجه آن قدر غیر موضوعی است که نه تنها در قالب مفعول متجلی نمی‌شود، بلکه به‌صورت دیگری نیز بروز و ظهور پیدا نمی‌کند. این عدم تجلی به این خاطر است که عنصر انتقالی آن قدر فاقد موضوعیت و بی‌اهمیت است که مخاطب لزومی ندارد از آن مطلع باشد و خود گوینده یا نویسنده نیز شاید از آن بی‌خبر باشد. به همین صورت، در رابطه با ساخت انتقال مفعولی نیز، گاهی عنصر مکان آن چنان غیرموضوعی است که از ذکر آن امتناع می‌شود. در مثال زیر بحث از ساده زیستی پیامبر است. نویسنده به‌عنوان نمونه‌ای از زندگی ساده پیامبر به «خوردن خرما»، «مکیدن آن در دهان» و در نهایت «کاشتن آن» اشاره می‌کند. مشخص است که در این مورد، محل کاشتن هسته خرما و آگاهی از آن هیچ‌گونه اهمیت و موضوعیتی نداشته است و به همین دلیل نویسنده به آن اشاره‌ای نمی‌کند. این گونه موارد حاد نشان می‌دهند که تفاوت میان دو ساخت مورد بررسی حقیقتاً همان موضوعیت است.

۳۳. از پیامبر به‌عنوان انسانی که مواهب دنیوی را تنها در مسیر تعالی روحی می‌بیند و از تعلق به اسباب معیشت فارغ است، جز ساده زیستی و دوری از تکلف و تشریفات انتظار نمی‌رود. در سفینة البحار آمده است: «رسول خدا بر حصیر می‌خوابید و غیر از آن زیراندازی نداشت». و امام صادق (ع) فرمود: «رسول خدا هسته خرما را در دهان می‌مکید و سپس آن را می‌کاشت» و این گونه از تشریفات دوری می‌جست: «ابن مسعود می‌گوید: مردی به حضور پیامبر رسید و در حالی که می‌لرزید سخن می‌گفت، پیامبر به او فرمود: آسوده باش. من پادشاه نیستم». و نیز بنا به روایت ابن هشام، هنگامی که پیامبر (ص) در شب هجرت به مدینه و منزل ابو ایوب انصاری رسید، طبقه زیرین خانه را برگزید و علی‌رغم اصرار ابو ایوب بر استفاده پیامبر از طبقه بالا، حضرت فرمود: «ای ابا ایوب، این برای ما و مراجعه‌کنندگان بهتر است که در پایین باشیم».

پیش از آن که به آمار و ارقام پرداخته شود، نگاهی به آثار گلدبرگ (۱۹۹۵) و نقشی که او برای عوامل گفتمانی در بحث تجلی موضوعها قائل است، ضروری است. گلدبرگ (همان) بر نقش موضوعیت در تجلی موضوعها، تأکید می‌کند. وی معتقد است، نقش‌هایی که به‌صورت فاعل، مفعول یا مفعول دوم (در ساخت‌های دو مفعولی<sup>۱</sup>) رمزگذاری می‌شوند، درجه بالایی از برجستگی گفتمانی<sup>۲</sup> را دارا می‌باشند. این برجستگی گفتمانی، می‌تواند یک برجستگی موضوعی<sup>۳</sup> یا همان برجستگی کانونی<sup>۴</sup> باشد. همچنین، او (۲۰۰۵) ضمن بررسی ساخت

1. Ditransitive Construction
2. Discourse Prominence
3. Topical Prominence
4. Focal Prominence

مفعول ناماسازی نشده<sup>۱</sup> (A tiger only kills at night) که در آن کنش‌پذیر حذف می‌شود، به «اصل حذف به هنگام برجستگی گفتمانی کم»<sup>۲</sup> اشاره می‌کند؛ این اصل بیان‌گر آن است که مفعول، اگر برجستگی گفتمانی کمی داشته باشد یا به تعبیری موضوعی یا همان کانونی<sup>۳</sup> نباشد، حذف می‌شود. پس تأثیر عوامل گفتمانی چون موضوعیت بر تجلی موضوع‌ها بی‌سابقه و بی‌پشتوانه نیست.

نتایج بررسی و تعیین میزان موضوعیت عنصر انتقالی و عنصر مکان در تمامی جمله‌های پیکره که یا ناظر بر ساخت انتقال مفعولی یا ساخت مکان مفعولی بودند، در جدول‌های زیر آمده است

**جدول ۱: ساخت انتقال مفعولی: عنصر انتقالی موضوعی تر از عنصر مکان**

درصد فراوانی	فراوانی	عنصر مکان	عنصر انتقالی
۳۱/۹٪	۳۳۴	موضوعیت کم	موضوعیت زیاد
۶۱٪	۶۳۹	عدم موضوعیت	موضوعیت زیاد
۰/۷٪	۷	موضوعیت زیاد	موضوعیت زیاد
۶/۴٪	۶۷	عدم موضوعیت	عدم موضوعیت
	۱۰۴۷		فراوانی کلی

**جدول ۲: ساخت مکان مفعولی: عنصر مکان موضوعی تر از عنصر انتقالی**

درصد فراوانی	فراوانی	عنصر انتقالی	عنصر مکان
۱۶/۹٪	۱۱	موضوعیت کم	موضوعیت زیاد
۸۳/۱٪	۵۴	عدم موضوعیت	موضوعیت زیاد
	۶۵		فراوانی کلی

با ادغام داده‌های موجود در جدول‌های فوق، تصویر واضح‌تری از فراوانی کلی میزان موضوعیت عناصر مورد نظر در دو ساخت انتقال مفعولی و مکان مفعولی به دست می‌آید:

**جدول ۳: توزیع فراوانی کلی موضوعیت عنصر انتقالی و عنصر مکان در ساخت انتقال مفعولی**

درصد فراوانی کلی	فراوانی کلی	ساخت انتقال مفعولی
۹۲/۹٪	۹۷۳	عنصر انتقالی موضوعی تر از عنصر مکان
۷/۱٪	۷۴	عنصر انتقالی و عنصر مکان با شرایط موضوعیت برابر

1. Deprofiling Object Construction
2. Principle of Omission Under Low Discourse Prominence
3. Focal

**جدول ۴: توزیع فراوانی کلی موضوعیت عنصر انتقالی و عنصر مکان در ساخت مکان مفعولی**

ساخت مکان مفعولی	فراوانی کلی	درصد فراوانی کلی
عنصر مکان موضوعی‌تر از عنصر انتقالی	۶۵	٪۱۰۰

همان‌طور که در جدول‌های فوق نیز نشان داده شده است، از ۱۱۱۲ مورد کل داده‌ها، تعداد ۱۰۴۷ مورد متعلق به ساخت انتقال مفعولی و تنها ۶۵ مورد متعلق به ساخت مکان مفعولی بودند. فراوانی بالای موارد مربوط به ساخت انتقال مفعولی نشان می‌دهد که این ساخت، بی‌نشان است. این بسامد و در نتیجه، بی‌نشان بودن علت دارد؛ لانگاکر (۲۰۰۲: ۲۲۶) باور دارد که ساخت بی‌نشان «طبیعی‌ترین تعبیر را از ساختار رویداد با توجه به محتوای مفهومی آن» به‌دست می‌دهد. همین طبیعی‌ترین تعبیر است که به بسامد بالای ساخت انتقال مفعولی انجامیده است. جالب آن‌که، همان‌گونه که داده‌ها گویای آن است، ساخت انتقال مفعولی در مقام ساخت بی‌نشان عمدتاً هنگامی استفاده می‌شود که عنصر انتقالی موضوعیت دارد و به‌عنوان تأثیرپذیر و نقطه پایان نمای فعل ایفای نقش می‌کند. به سخن دیگر، همین ساخت بی‌نشان نیز خود تا حدود بسیار زیادی تابع شرایط ارتباطی و مشخصات آن (در اینجا، موضوعیت) است. در برابر ساخت انتقال مفعولی، ساخت مکان مفعولی وجود دارد که با فراوانی تنها ۶۵ مورد، به‌عنوان ساخت نشان‌دار عمل می‌کند. در رابطه با این ساخت، موردی مشاهده نگردید که در آن عنصر انتقالی از موضوعیت بیشتری برخوردار باشد. دلیل محکم و مستدل دیگری نیز وجود دارد که نمایانگر بی‌نشان بودن ساخت انتقال مفعولی است. همان‌گونه که در جدول (۳) آمده است در ۷۴ مورد از کل داده‌ها، وضعیت موضوعیت عنصر انتقالی و عنصر مکان یکسان است؛ در ۶۷ مورد از این تعداد، هم عنصر انتقالی و هم عنصر مکان فاقد موضوعیت هستند و در ۷ مورد دیگر، هر دو عنصر موضوعی هستند. در مواردی که عنصر انتقالی و عنصر مکان هر دو فاقد موضوعیت یا دارای موضوعیت برابر هستند، از ساخت انتقال مفعولی استفاده می‌شود. در بین داده‌ها، موردی برای استفاده از ساخت مکان مفعولی در چنین شرایطی مشاهده نشد. این امر خود گواهی است بر اینکه ساخت انتقال مفعولی، ساخت بی‌نشان است. به‌عنوان نمونه، در مثال زیر موضوع پاراگراف، «ابتدال در آثار هنری» است. در این مثال هم «بوم» به‌عنوان عنصر مکان و هم «رنگ» به‌عنوان عنصر انتقالی، فاقد موضوعیت هستند. گوینده یا نویسنده برای بیان این رویداد از یک ساخت انتقال مفعولی که ساختی بی‌نشان است استفاده کرده است، زیرا مطابق با تجربیات و واقعیات بیرونی، آنچه در وهله اول به ذهن متبادر می‌شود، تأثیر کنش‌گر بر عنصر انتقالی است.

۳۴. ابتدال زمانی است که هنرمند به جای این‌که به خلاقیت خودش رو بیاورد به میزان بسیار زیادی به روحیه و سلیقه تشبیت شده مخاطبان و خریدارانش فکر می‌کند و کارش را برابر این دلخواه، حک و اصلاح می‌کند و شکل می‌دهد. مرز باریک ابتدال مختص نقاشی کلاسیک یا آکادمیک نیست که در نقاشی مدرن هم هست. به‌عنوان مثال، *Painting action* با چهره شاخص جکسون پالک در ایران و حتی اروپا به ورطه ابتدال رسید. به یاد دارم در شهر بازی‌ها، بومی گذاشته بودند و **رنگ بر روی آن می‌پاشیدند** تا مثلاً اثر هنری به‌وجود آید. خب این همان ابتدال است یا مثلاً آثار وازارلی که بعداً تبدیل شد به یک چیز احمقانه مبتذلی که روی

بلوزها چاپ شد، یا بر در و دیوار نمایشگاه‌های اتومبیل نصب شد. \*چرا اغلب آنانی که سلیقه و پسند نقاشی آکادمیک را دارند کسانی هستند که مثلاً مبل‌های استیل در خانه دارند و کارها را در قاب‌های پر زرق و برق نصب می‌کنند؟ این دنباله یک خاطره است کسی که رفته نقاشی زیبای «تیسین» را در موزه لوور در آن قاب فوق العاده زیبای استادانه ضخیم پر از نقش و برجستگی که خودش اثری است هنری، دیده، پس سعی می‌کند برای چنین نقاشی‌ای این گونه قاب را انتخاب کند سعی می‌کند آن خاطره، آرمان یا امید را دوباره شکل بدهد و به صورت کوچک‌تر، محدودتر و ارزان‌تر تقلید کند.

در مثال (۳۵) نیز، با توجه به عبارت «ایستگاه نقاشی سالمندان» و با توجه به نوع پیش‌رفت بافت زبانی تا قبل از جمله مورد نظر، هم «رنگ» و هم «کاغذ» به یک اندازه موضوعیت دارند. در این مورد نیز گوینده یا نویسنده برای بیان این رویداد، از بین دو ساخت انتقال مفعولی و مکان مفعولی، ساخت انتقال مفعولی را به عنوان ساخت رایج‌تر و بی‌نشان ترجیح می‌دهد.

۳۵. خانم روی میز یک مقوا و یک جعبه مداد رنگی یا آبرنگ بردارید. کسانی که می‌توانند با آبرنگ هم کار کنند از خانم شفییی آبرنگ بگیرند. حالا برگردید سر میزهایتان و شروع کنید. دو ساعت وقت دارید بعد مقواها را جمع می‌کنیم. - خانم موضوع آزاد است؟ - اگر از روی مدل بکشیم اشکالی ندارد؟ اشتباه نکنید، اینجا کلاس نقاشی یک دبستان نیست. شاید که اعضای آن به بچه‌های دبستان شبیه باشند. اینجا فرهنگسرای سالمند است. ۲۰-۳۰ پله پایین‌تر از سالن ساکت کتابخانه یک زیرزمین است که حالا با میز و صندلی‌های رنگارنگ پر شده است. چند پروژکتور مسئولیت روشن کردن زیر زمین تاریک را برعهده گرفته‌اند تا همه چیز برای این چند ساعت روبه راه باشد. اینجا ایستگاه نقاشی سالمندان است. پشت هر میز چند پیرمرد و پیرزن نشسته‌اند و **غرق در افکار خود رنگ‌ها را روی کاغذی می‌پاشند.** بسته‌های مدادرنگی و مداد شمعی و قلم موهای آبرنگ و لیوان‌های رنگی که از همه رنگ‌های داخل قوطی آبرنگ اثری در خود دارند روی میزها ولو است؛ چند دقیقه‌ای است که سالمندان نقاشی کشیدن را شروع کرده‌اند. آقای پوراشرف ۷۵ سال عمر کرده و به دقت مشغول کشیدن یک نقاشی از روی عکس یک فوتبالیست است. می‌گوید عاشق فوتبال است و زمانی که هنوز عددهای عمرش دور رقمی نشده بود در بندرانزلی با متفقین که به ایران آمده بودند فوتبال بازی می‌کرده است. همسر ۶۱ ساله‌اش کنار او نشسته و مشغول کشیدن یک مزرعه است. از پشت عینک ته استکانی‌اش طرحش را ورنانداز می‌کند و می‌گوید: تمام طرح‌های پایان‌نامه فرزندان‌شان که در رشته‌های برق و شیمی تحصیل کرده‌اند را شوهرش طراحی کرده و یکی از آن طرح‌ها در دانشگاه آزاد محفوظ است.

به‌طور خلاصه برای مواردی که تعبیر ما از زنجیره علی، منطبق بر واقعیت بیرونی است، یعنی با تعبیری عینی روبرویم و عنصر انتقالی به‌عنوان تأثیرپذیر و نقطه پایان نمای فعل عمل می‌کند، می‌توان تصویر زیر را که نمایان‌گر زنجیره علی در ساخت انتقال مفعولی است، ارائه کرد. در این تصویر، کنش‌گر با یک پیکان دارای خط ممتد به عنصر انتقالی متصل است، یعنی این عنصر در مقام تأثیرپذیر بخشی از نمای فعل است و انتهای آن را نشان می‌دهد. به سخن دیگر، بیشتر بحث انتقال نیرو از کنش‌گر به عنصر انتقالی و تغییر مکان آن مطرح است. قبل از عنصر مکان یک خط نقطه‌چین وجود دارد که نشان می‌دهد، این عنصر بخشی از نمای فعل

نیست. کمرنگ بودن عنصر مکان به معنای غیرموضوعی بودن آن است یا به عبارتی، اینکه انتقال نیرو از کنش‌گر به عنصر مکان چندان موضوعیت ندارد.

عنصر مکان ----- عنصر انتقالی → کنش‌گر : ساخت انتقال مفعولی  
(متمم حرف اضافه) (تأثیرپذیر، مفعول) (فاعل)

اگر تعبیر ما از رویداد، ذهنی باشد، بدین مفهوم که منطبق بر واقعیت بیرونی نباشد، از ساخت مکان مفعولی استفاده می‌کنیم که تصویر آن در زیر آمده است. در این تصویر، عنصر مکان پرننگ است و قبل از آن یک خط ممتد قرار دارد که به ترتیب نشان از آن دارد که این عنصر موضوعی است و به‌عنوان تأثیرپذیر و نقطه پایان نمای فعل عمل می‌کند. کنش‌گر با یک پیکان دارای خط ممتد به عنصر انتقالی متصل است؛ این نشان می‌دهد که این عنصر هنوز بخشی از نمای فعل است، اما کمرنگ بودن آن حاکی از آن است که موضوعیت ندارد، بدین معنا که انتقال نیرو از کنش‌گر به این عنصر موضوع بحث نیست. البته ناگفته نماند که در دنیای بیرون، هر گونه انتقال نیرویی به عنصر مکان یقیناً از طریق انتقال نیرو به عنصر انتقالی صورت می‌گیرد؛ به بیان دیگر، تغییر حالت عنصر مکان بی‌تردید به واسطه تغییر مکان عنصر انتقالی محقق می‌شود، ولی به هنگام استفاده از ساخت مکان مفعولی، تغییر مکان عنصر انتقالی به دلیل موضوعی نبودن در حاشیه یا همان پس‌زمینه قرار دارد و تغییر حالت عنصر مکان موضوعیت دارد، یعنی در کانون یا همان پیش‌زمینه قرار دارد.

عنصر مکان ——— عنصر انتقالی → کنش‌گر : ساخت مکان مفعولی  
(تأثیرپذیر، مفعول) (متمم حرف اضافه یا اسم منضم) (فاعل)

در مورد ارتباط گونه‌های تناوب مکانی، عده‌ای از زبان‌شناسان مانند پینکر (۱۹۸۹)، یکی از گونه‌ها را گونه پایه و گونه دیگر را گونه مشتق از پایه می‌دانند، اما کرافت (۲۰۱۲) رویکرد اشتقاقی را قبول ندارد. گلدبرگ (۱۹۹۵) گونه‌های یک تناوب را مستقل می‌داند، بدین مفهوم که هر کدام یک جفت صورت-معنا است؛ البته بین آنها پیوندهای توارث<sup>۱</sup> وجود دارد. با توجه به آنکه کاربرد ساخت انتقال مفعولی (بی‌نشان) و ساخت مکان مفعولی (نشان‌دار) هر دو تابع نقش موضوعیت در تعیین تأثیرپذیر و در نتیجه، نقطه پایان نمای فعل است، این وضعیت ما را به تحلیل پُرک<sup>۲</sup> (۲۰۱۵) سوق می‌دهد. او تناوب‌های ساختی را به تناوب‌های واجی و تناوب‌های ساختواژی شبیه می‌داند. همان‌گونه که یک واج<sup>۳</sup> یا یک تکواژ<sup>۴</sup> که مفاهیمی انتزاعی هستند، می‌توانند به صورت‌های مختلفی تجلی یابند، به همان صورت نیز می‌توان برای گونه‌های تناوب مکانی یک ساخت انتزاعی‌تر را در نظر گرفت. پُرک ساخت انتزاعی‌تر را ساخت‌واره و گونه‌های تناوبی کم‌تر انتزاعی را ساخت‌گونه می‌نامد.

1. Inheritance Links
2. Perek
3. Phoneme
4. Morpheme



بر این اساس، نگارندگان این سطور نیز احتمال می‌دهند که برای تناوب‌های مکانی یک ساخت‌واره وجود دارد که به لحاظ موضوعیت و در نتیجه، معین بودن تأثیرپذیر خنثی است. این ساخت‌واره ناظر بر دو ساخت‌گونه است، یکی ساخت‌گونه انتقال مفعولی و دیگری ساخت‌گونه مکان مفعولی؛ اولی هنگامی به کار گرفته می‌شود که عنصر انتقالی به دلیل موضوعیت، تأثیرپذیر و بالطبع نقطه پایان نمای فعل باشد و دومی زمانی استفاده می‌شود که عنصر مکان بر اثر موضوعی بودن، تأثیرپذیر و نقطه پایان نمای فعل باشد. به عبارت دیگر، اگر رویداد را به‌عنوان کنشی که از سوی کنش‌گر بر عنصر انتقالی اعمال می‌شود، تعبیر کنیم، ساخت‌گونه انتقال مفعولی فعال می‌شود، اما اگر رویداد را به‌عنوان کنشی که از سوی کنش‌گر بر عنصر مکان اعمال می‌شود، تعبیر کنیم، آنگاه ساخت‌گونه مکان مفعولی بروز و ظهور پیدا می‌کند. دلیل دیگری که می‌توان برای اعتقاد به وجود دو ساخت‌گونه آورد، از این قرار است که این دو دارای رابطهٔ توزیع تکمیلی هستند. ساخت‌گونه انتقال مفعولی در مواردی استفاده می‌شود که عنصر انتقالی موضوعی یا موضوعی‌تر از عنصر مکان است. همچنین این ساخت‌گونه در مواردی به کار می‌رود که عنصر انتقالی و عنصر مکان دارای شرایط یکسانی به لحاظ موضوعیت باشند؛ یا هر دو فاقد موضوعیت باشند یا هر دو موضوعی باشند. در مقابل، ساخت‌گونهٔ مکان مفعولی فقط در مواقعی قابل استفاده است که عنصر مکان موضوعی یا موضوعی‌تر از عنصر انتقالی باشد و به هیچ روی در شرایط کاربرد ساخت‌گونه انتقال مفعولی مشاهده نمی‌شود. البته ناگفته نماند که ایده وجود یک ساخت‌واره و دو ساخت‌گونه به مطالعه بیشتری نیاز دارد.

## ۵- نتیجه‌گیری

همان‌گونه که مشاهده شد، در مقاله حاضر، از رویکرد علی کرافت (۲۰۱۲) تبعیت شد. در این رویکرد، تجلی موضوع‌ها مبتنی بر ساختار رویدادی فعل است و این ساختار با توجه به زنجیره علی که خود انعکاس‌دهندهٔ روابط نیرومحرکه است، تبیین می‌شود. در پرتو این نگاه، تناوب مکانی و دو ساخت متناظر بر آن، یعنی ساخت انتقال مفعولی و ساخت مکان مفعولی، بر اساس داده‌های پیکره‌ای زبان فارسی بررسی شد و نشان داده شد که انتخاب بین این دو ساخت بر مبنای تعیین عنصر تأثیرپذیر، در ساختار رویدادی فعل صورت می‌گیرد و در این میان، خوانش کلی/جزئی نقشی ایفاء نمی‌کند و این خوانش تابع اطلاعات بافتی و دانش دائرةالمعارفی است و ارتباطی به نفس تناوب مکانی ندارد.

داده‌های زبان فارسی نشان داد که تعیین عنصر تأثیرپذیر در ساختار رویدادی فعل تابع مفهوم موضوعیت است؛ یعنی بر پایهٔ این نکته که در مقطعی خاص از گفتمان، کدام یک از دو عنصر انتقالی و عنصر مکان موضوع بحث است، ساخت انتقال مفعولی یا ساخت مکان مفعولی انتخاب می‌شود. همچنین نتیجه بررسی داده‌ها این بود که موضوعیت مقوله‌ای یک‌دست نیست و می‌توان شاهد انواعی از موضوعیت بود، برای مثال، آنچه موضوعیت بالفعل و موضوعیت بالقوه نامیده شد.

همان‌گونه که کرافت (۲۰۱۲) بیان می‌کند، تناوب مکانی تابع تعبیر کاربر زبان/مفهوم‌ساز از روابط نیرومحرکهٔ درون زنجیره علی است. تحلیل داده‌های زبان فارسی نشان داد که تمایز میان تعبیر عینی و تعبیر ذهنی و تأثیر

آن بر انتخاب به ترتیب ساخت انتقال مفعولی و ساخت مکان مفعولی پیوند محکمی با مفهوم موضوعیت دارد؛ تعبیر عینی زمانی محقق می‌شود که عنصر انتقالی موضوعی یا موضوعی‌تر است و تعبیر ذهنی زمانی بروز می‌کند که عنصر مکان موضوعیت دارد. البته همان‌گونه که بیان شد، موضوعیت بخش ذاتی رویکرد علی کرافت نیست و صرفاً اشاراتی گذرا به آن شده است. اما تحلیل داده‌های فارسی نشان داد که به هنگام اعمال رویکرد علی بر مبحث تناوب مکانی به‌عنوان حوزه‌ای مهم در قلمرو تجلی موضوعها، حتماً باید مفهوم موضوعیت را به‌عنوان بخشی لاینفک از رویکرد علی پذیرفت و گر نه نمی‌توان تصویری کامل و درخور از تناوب مکانی عرضه کرد.

به علاوه، تحلیل داده‌ها نشان داد که موارد حادی از تناوب مکانی وجود دارد که در آنها، به دلیل اینکه عنصر انتقالی یا عنصر مکان به شدت فاقد موضوعیت است، با ساخت‌هایی از تناوب مکانی روبرو هستیم که در آنها شاهد عنصر انتقالی یا عنصر مکان نیستیم. نگارندگان این سطور اینها را به حساب ساخت متعدی نگذاشتند و از زاویه دید موارد حاد تناوب مکانی به آنها نگریستند. نکته دیگر این که، داده‌های زبان فارسی نشان داد که از میان دو ساخت انتقال مفعولی و ساخت مکان مفعولی، اولی ساخت بی‌نشان است، زیرا بسامد به مراتب بیشتری دارد و در مواردی که عنصر انتقالی و عنصر مکان شرایط یکسانی دارند، یعنی هر دو موضوعیت دارند یا هر دو فاقد موضوعیت‌اند، از ساخت انتقال مفعولی استفاده می‌شود و نه ساخت مکان مفعولی. تحلیل داده‌های مستخرج از پیکره طبیعی زبان فارسی، نگارندگان مقاله حاضر را به این سمت سوق داد که در بحث تناوب مکانی با دو ساخت مستقل روبرو نیستیم که هر کدام یک جفت صورت-معنای مستقل هستند، بلکه احتمالاً با دو ساخت‌گونه مواجه‌ایم که از یک ساخت‌واره واحد به‌دست آمده‌اند. اتخاذ این موضع دو علت داشت. نخست آن که، حتی ساخت انتقال مفعولی به‌عنوان ساخت بی‌نشان و ناظر بر تعبیر عینی عمدتاً در شرایطی به کار می‌رود که موضوعیت عنصر انتقالی بیشتر است. دوم آن که، دو ساخت مذکور در توزیع تکمیلی هستند.

در نهایت آن که، مقاله حاضر یک پیامد نظری مهم و یک پیامد روش‌شناختی حائز اهمیت نیز دارد. همان‌گونه که لانگاکر (۱۹۸۷، ۱۹۹۱) و تالمی (۲۰۰۰) نشان داده‌اند، دستور به شدت مبنایی مفهومی دارد و نه صوری. تحلیل داده‌های فارسی در ارتباط با بحث تناوب مکانی نیز مؤید همین نکته است. این داده‌ها نشان دادند که برای تبیین تناوب مکانی و دو ساخت متناظر بر آن باید به مقولاتی چون نیرومحرکه، موضوعیت، تعبیر عینی در برابر ذهنی، بافت زبانی و دانش دائرةالمعارفی متوسل شویم که همگی بی‌تردید مقولاتی مفهومی متعلق به نظام مفهومی و شناختی انسان هستند. همچنین مشخص شد که در بحث تناوب مکانی، اهل زبان صرفاً یک انسان نیست که صاحب دانش زبانی انتزاعی است، بلکه انسانی است که زبان را به کار می‌برد، یعنی با یک کاربر زبان روبرو هستیم. این انسان پیش از آنکه کاربر زبان باشد، یک مفهوم‌ساز است. این مفهوم‌ساز برای انتخاب میان دو ساخت انتقال مفعولی و ساخت مکان مفعولی به شدت متکی بر طرح‌واره تصویری نیرومحرکه، موضوعیت به‌عنوان یک مقوله بافت‌مدار و همچنین مبتنی بر دانش دائرةالمعارفی و تقابل میان تعبیر عینی در برابر ذهنی که از امکانات مفهوم‌سازی انسان است، عمل می‌کند.

و اما پیامد روش‌شناختی و به تعبیری نظری مقاله حاضر این است که دیگر نمی‌توان مانند گذشته، تحلیل‌های زبان‌شناسانه را صرفاً موقوف و موقوف به شمّ زبانی کرد و باید تحلیل را مبتنی بر پیکره‌های زبانی به پیش برد. در نبود پیکره، تحلیل‌ها تا حدود زیادی دنباله‌رو سلیقه‌های نظری خواهد بود، سلیقه‌هایی که مبنای بیرونی و عینی برای محک خوردن ندارند. تا آنجا که به پژوهش‌های تناوب مکانی در ایران و خارج از ایران مربوط می‌شود، اکثریت قریب به اتفاق مبتنی بر شمّ زبانی پژوهشگر یا در نهایت، اهل زبان بوده‌اند و نبود کارهای مبتنی بر پیکره به شدت احساس می‌شود. حتی در میان زبان‌شناسان سرشناسی که در حوزه تجلی موضوع‌ها قلم زده‌اند، از جمله خود کرافت، این کمبود واقعیتی انکارناپذیر است. تجربه نگارندگان این مقاله نشان داده است که پیکره واقعیاتی زبانی را بر پژوهشگر مکشوف و عیان می‌سازد که در نبود آن، به هیچ روی دست‌یافتنی نیست.

## منابع

- روشن، بلقیس (۱۳۷۷). معنی‌شناسی واژگانی: طبقه‌بندی فعل‌های فارسی، پایان نامه دکتری دانشگاه تهران.
- صفری، علی (۱۳۹۵). «تناوب مکانی در زبان فارسی: رویکردی ساخت‌مدار»، نشریه پژوهش‌های زبان‌شناسی تطبیقی. ش ۱۱.
- صفری، علی (۱۳۹۷). «تظاهر چندگانۀ موضوعات در زبان فارسی: بررسی نقش «را» و خوانش کلی در تناوب مکانی»، فصلنامه مطالعات زبان‌ها و گویش‌های غرب ایران، س ۶، ش ۲۰: ۶۷-۸۹.
- قانع، زهرا و رضایی، والی (۱۳۹۶). «تناوب مکانی در افعال گذاشتنی زبان فارسی: رویکردی نقش‌گرا»، مجله زبان‌شناسی و گویش‌های خراسان، ش ۱۷: ۱-۱۹.
- کریمی‌دوستان، غلامحسین و صفری، علی (۱۳۹۰). «اثر کلی / جزئی در تناوب مکانی زبان فارسی»، پژوهش‌های زبانی، س ۳، ش ۱: ۷۷-۱۰۰.
- Anderson, Stephen R (1971). "On the role of deep structure in semantic interpretation". *Foundations of Language* 7: 387-96.
- Boas, Hans C (2003). *A constructional approach to resultatives*. Stanford: Center for the Study of Language and Information.
- Boas, Hans C (2006). *A frame-semantic approach to identifying syntactically relevant elements of meaning*. In *Contrastive studies and valency: studies in honor of Hans Ulrich Boas*, ed. Petra C. Steiner, Hans C. Boas, and Stefan J. Schierholz, 119-49. Frankfurt: Peter Lang.
- Croft, William (1991). *Syntactic categories and grammatical relations: the cognitive organization of information*. Chicago: University of Chicago Press.
- Croft, William (1998c). *The structure of events and the structure of language*. In *The new psychology of language: cognitive and functional approaches to language structure*, ed. Michael Tomasello, 67-92. Mahwah: Lawrence Erlbaum Associates.

- Croft, William (2001). *Radical Construction Grammar: syntactic theory in typological perspective*. Oxford: Oxford University Press.
- Croft, William (2003b). *Lexical rules vs. constructions: a false dichotomy*. In Motivation in language: studies in honour of Gu ¨nter Radden, ed. Hubert Cuyckens, Thomas Berg, Rene ´ Dirven, and Klaus-Uwe Panther, 49–68. Amsterdam: John Benjamins.
- Croft, William (2012). *Verbs: Aspect and Causal Structure*. Oxford University Press, New York.
- Croft, William, Chiaki Taoka, and Esther J. Wood (2001). “Argument linking and the commercial Transaction Frame in English, Russian and Japanese” *Linguages Sciences* 23, 570-602.
- Dang, Trang Hoa, Karen Kipper, Martha Palmer, and Joseph Rosenzweig (1998). *Investigating regular sense extensions based on intersective Levin classes*. In Proceedings of the 17th International Conference on Computational Linguistics (COLING\_ACL), Vol. 1, 293–99. Morristown: Association for Computational Linguistics.
- Dowty, David (2000). *The garden swarms with bees and the fallacy of argument alternation*. In Polysemy: theoretical and computational approaches, ed. 111–28. Oxford: Oxford University Press.
- Fillmore, Charles J (1968). *The case for case*. In Universals in linguistic theory, ed. Emmon Bach and Robert T. Harms, 1–90. New York: Holt Rinehart and Winston.
- Fillmore, Charles J., Miriam R. L. Petruck, Josef Ruppenhofer, and Abby Wright (2003). “FrameNet in action: the case of attaching”. *International Journal of Lexicography*, 16: 297–332.
- Givón, Talmy (2001). *Syntax: an introduction*, Vol. 1. Amsterdam: John Benjamins. Goldberg.
- Goldberg, Adele E (1995). *Constructions: a construction grammar approach to argument structure*. Chicago: University of Chicago Press.
- Goldberg, Adele E (2006). *Constructions at work: the nature of generalization in language*, Oxford: Oxford University Press.
- Iwata, Seizi (2005a). “Locative alternation and two levels of verb meaning”. *Cognitive Linguistics*, 16: 355- 407.
- Iwata, Seizi (2005b). *The role of verb meaning in locative alternations*. In Grammatical constructions: back to the roots, ed. Mirjam Fried and Hans C. Boas, 101–18. Amsterdam: John Benjamins.
- Iwata, Seizi (2008). *Locative alternation: a lexical-constructional approach*. (Constructional Approaches to Language, 6.) Amsterdam: John Benjamins.
- Jackendoff, Ray (1997). “Twisting the night away”. *Language*, 73: 534-59.
- Kay, Paul (1999). “Argument structure constructions and argument - adjunct distinction.” First international conference on Construction Grammar, *University of California*, Berkley.
- Langacker, Ronald (1987). *Foundations of Cognitive Grammar*, Volume I. Stanford, CA: Stanford University Press.
- Langacker, Ronald (1991). *Foundations of Cognitive Grammar*, Volume II. Stanford, CA: Stanford University Press.
- Langaker, Ronald (2002). *Concept, Image, Symbol: The Cognitive Basis of Grammar*, 2nd edn. Berlin: Mouton de Gruyter.

- Levin, Beth (1993). *English verb classes and alternations*. Chicago: University of Chicago, CA.
- Levin, Beth, and Malka Rappaport Hovav (2005). *Argument Realization*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Perek, F (2015). *Argument structure in usage-based construction grammar: Experimental and corpus-based perspectives*. Amsterdam: John Benjamins.
- Pinker, Steven (1989). *Learnability and cognition*. Cambridge, MA: MIT Press.
- Rappaport Hovav, Malka, and Beth Levin (1998). *Building verb meanings*. In *The projection of arguments: lexical and compositional factors*, ed. Miriam Butt and Wilhelm Geuder, 97-134. Stanford: Center for the Study of Language and Information.
- Schwartz Norman, I (1976). "The grammar of content and container". *Journal of Linguistics*, 12: 279-287.
- Talmy, Leonard (1972). *Semantic structures in English and Atsugewi*. PhD dissertation, Department of Linguistics, University of California, Berkeley.
- Talmy, Leonard (1976). *Semantic causative types in The grammar of causative constructions*. (Syntax and Semantics, 6.), ed. Masayoshi Shibatani, 43-116. New York: Academic Press.
- Talmy, Leonard (1988/2000). "Force dynamics in language and cognition". *Cognitive Science* 12:49-100. Revised and expanded version published in *Toward a cognitive semantics, Vol. 1: Concept Structuring Systems*, ed. Leonard Talmy, 409-70. Cambridge, MA: MIT Press.
- Talmy, Leonard (2000) *Toward a cognitive semantics (2 vols)*. Cambridge, MA: MIT Press.
- Tognini Bonlli, E (2001): *Corpus Linguistics at Work*, (Amsterdam/Philadelphia: Benjamins).